عبدالحلیم

نہایتہ الکلام

بعونه وفضله تقدس و تعالی این
ساله عجیبه موسومه بغایة الکلام فی بیان الحلال
م بنفائس نفیسه از مصنفات بدر ... فخار قمقام علماء همام آزکیا
ن مجمع وغطمطم عالم علوم فرقان یا نظم ستران نقاد جواهر
صراف درر طریقت مورد فضل کریم جناب مولوی محمد عبد الحلیم
مد ظلال اجلاله و انار شموس افضاله بتصحیح کامل اجمد مولوی
حفظه الله الصمد در مطبع سنگین حلیه طبع
پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود مر صمد معبودی راست که سائر عباد خود را باصطیاد ... فرموده
نعماء فانیه بالاء باقیه پی برند و درود نامحدود بر محمد محمود که بیان را بتنقیح احل لوحه ...
نموده تا بتحدید امر عید است ازما حرم لغیر الله احتراز نمایند و بر آل اطیاب و اصحاب احبابش که دائما
طیار حوالی کنگره استخراج مسائل حل و حرمت صید و ذبائح موصوف بپرواز بوده اند باد ...
علیه و علیهم الی یوم التناد اما بعد میگوید بندهٔ امیدوار الی رحمة الله الکریم الباری محمد عبد الح
اللکهنوی ابن مولانا محمد امین الله ستره الله بغفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلا
بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بسبب
و پراگندگی که دارد غالبا وقت متفتشان را در ورطهٔ تردد و تکلیف ما لا یطاق می ا
این حقیر بپایه حسب فرمایش فرید روزگار یگانه اعصار ماهر فنون خفی و جلی فاضل مولوی احمد
الله القدسی جمع تفتیش را از کتب معتبره مانند هدایه و عنایه حاشیه آن و ابو طاهر کاره ...

وقایه و فتاوی قنیه و مجمع البرکات و شرح وقایه و حاشیه اش ذخیرة العقبی مشهور بحاشیه چلپی و فتاوی
فتاوی السراج المنیر و فتاوی ایینه و جامع صغیر حسامی و درر الحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حمادیه جامع
رموز شرح مختصر وقایه فتاوی قاضیخان برجندی شرح مختصر وقایه و فتاوی منتخب للامام سید ابن السید احمد
حنفی و فتاوی مقتضب الایضاح المشهور بحاره مذهبی شرح الیاس مختصر وقایه و جواهر الفتاوی للامام رکن الملة
والدین ابی بکر محمد الکرمانی و کفایه حاشیه هدایه و فتاوی غیاثیه لداود بن یوسف الخطیب و فتاوی خزانة
الروایات و مشکوة شریف و شرحش از شیخ عبد الحق محدث دهلوی مرحوم و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در مختار
شرح تنویر الابصار و فتاوی خزانة المفتین و فتاوی بزازیه و حیوة الحیوان کبیر و شمنی شرح مختصر وقایه
و مستین ... شیخ علی حزین شاعر و غیرها من الکتب المعرفة بر ذمه همت خود لازم انگاشته در صحت الفاظ و بیان
... خواص آنها هندی و فارسی و عربی آنها از صراح و منتخب اللغات و برهان قاطع و نفائس اللغات
... مخزن ... دهلوی و صید ... علی حزین شاعر و حیوة الحیوان کبیر و منتهی الارب و غیرها حتی الوسع الامکان
... بکار بردم فلما جاء علی ما شئت فسمیته بنهایة الکلام فی بیان الحلال والحرام و رتبته علی مقدمة و مقالة
اما المقدمة ففی بیان الاشیاء التی لا بد من علمها قبل الشروع فی المقصود و فیها فصول ثلثة فصل اول
... است که هر جا که درین رساله عبارتی منقول از کتب فقهیه با لفظ کراهت مطلقاً واقع شود و مراد از آن کراهت
... باید دانست باتباع بعضی علما که اکثر از کراهت مطلقاً که در کتاب الصلوة و ما یتعلق بها واقع شود مراد
... تنزیهیه کیرند و اگر در کتاب صید و ذبائح واقع شود مراد از آن کراهة تحریم دارند لما فی الذخیرة العقبی
... الفضلاء فی الفصل بین التحریمی والتنزیهی ان الکراهة المذکورة فی کتاب الصلوة و ما یتعلق بها تنزیهیة و ما
... الصید والحظر والاباحة تحریمیة انتهی پس از زیادت لفظ اکثر قول صاحب تنویر الابصار در عبارات که
... المعذور و مسجون اداء ظهر بجماعة فی مصر واقع است و همچنین قول صاحب هدایه در صید و ذبائح بلفظ ... الکرم
... مراد از کراهت ... کراهت تحریم است چنانکه تصریحش در رد المحتار موجود است و در ...

تنزیهی چنانکه شهادت کافی برین کافیست صحیح بصرت نرساند علاوه برین بفحوای لکل امر ان یصطلح فی ما شاء
اگر ما فی باب اصطلاح داریم که مراد از کراهت کراهت تحریم است چه مضایقه فافهم فصل دوم بدانکه
هر چیز یکه مکروه تحریمی باشد مانند حرام است همچنانکه مردم بارتکاب حرام مستحق نار میشود همچنان بارتکاب
تحریمی نزد شیخین یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمهما الله آنچه مکروه تحریمی است حرام نیست بل قریب
باین معنی که مرتکب حرام مستحق نار خواهد شد و مرتکب مکروه تحریمی مستحق عقابست نه نار چنانچه ترک سنة موکده مکروه
که مرتکبش مستحق نار نباشد بل مستحق عقاب کما فی الدر المختار کل مکروه ای کراهت تحریم حرام ای کالحرام فی
بالنار عند محمد وعندهما الی الحرام اقرب فثبت بما ثبت به الواجب یعنی بظنی وفی الزیلعی القریب من الحرام
دون استحقاق العقوبة بالنار بل العقاب کترک السنة الموکدة فانه لا یتعلق به عقوبة النار لکن
عن شفاعة النبی صلعم لقوله صلعم من ترک سنتی لم ینل شفاعتی فترک السنة الموکدة قریب
انتهی باید دانست که این تفصیل وتحقیق است که بر ظاهر این قول نگرند اما فی التحقیق که بر حقیقت نظر کنند
امام محمد محمول بر مجاز است چنانکه در مسلم الثبوت آمده ولهذا قال محمد کل مکروه حرام مجازا
نزاع لفظی راجع خواهد شد چنانکه در شرح مسلم مفصل است ان شئت فلترجع لاجرم قول محمد
خواهد شد چه امام محمد منکر مکروه تحریمی را کافر نمی فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و همین
فتوی بر قول شیخین است اگرچه بعض قائل بر قول امام محمد بحسب ظاهر شده اند کما فی جامع
عندهما الی الحرام اقرب هو المختار کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتبیین وغیرها وهو الصحیح
انتهی وفی البرجندی المختار قول ابی حنیفة وابی یوسف انتهی وفی ابی المکارم والمختار ما قال ابو
انه الی الحرام اقرب کذا فی المضمرات وفی النهایة ان هذه روایة شاذة عن ابی حنیفة اذ قد ذکر محمد
ان ابا یوسف قال لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رأیک فیه قال التحریم انتهی کذا فی مجمع البرکات
و مکروه تنزیهی اقرب بسوی حلال است کما فی الدر المختار اما المکروه کراهة تنزیه فالی الحل اقرب

انتهی کذا فی ابی المکارم و در تلویح مسطور است هر چیز که ترک وی اولی باشد اگر از فعل ما فیه سنت باشد پس
آن مکروه است کراهت تنزیهیه و فاعلش معاقب نیست فاما تارکش مثاب است **فصل سیوم** باید دانست
که حیوانی و را ماهی و ملخ بدون ذبح حلال نشود پس متردیه که عبارت است از حیوانی که در چاه و یا
از جای بلند بنفسها خواه بسبب غیری افتاده بمیرد و مجثمه که عبارت است از حیوانی که آنرا بند ش نموده
به تیر نشانه گذارند و آن بمیرد لابد حرام خواهند شد و ذبح را دو قسم اند یکی ذبح غیر اختیاری و آن عبارت است
از زخمی شدن عضوی که باشد از بدن و دیگر ذبح اختیاری و آن عبارت است از ذبح میان لبه و حلق
که عبارت است از نای گلو و لبه که عبارت است از اسفل گردن که متصل سینه است و در جامع صغیر
پوستین بیان شرح مرقوم است که ذبح در حلق تمام است از آنکه در وسط آن باشد و یا در اعلی و یا در اسفل کذا
فی النهایة و الوقایة و اگر بالای عقده که در گلوی حیوانات محسوس می شود و آن سیب نای گلوست
گویند ذبح کند اکل آن ذبیحه جائز نیست و نزد بعض جائز خواهد شد بقول او علیه السلام الزکوة ما بین اللبة
و اللحیین یعنی ذبح کردن میان لبه که عبارت از اسفل گردن است و لحیین بفتح لام و سکون حا که عبارت است
از هر دو استخوانها که برانها دندان اند و فتوی بر قول اول است کما فی الوقایة و غیرها و رگهای که قطع
آنها در ذبح باید چهار اند نای که آن جای رفتن نفس است و آنرا حلقوم گویند و مری که آن جای رفتن طعام
و شراب است و دو ودجان که عبارت اند از دو رگهای که جای جریان خون اند و آنها را دو شه
رگ گویند بقول او علیه السلام افر الاوداج یعنی قطع نما اوداج را که مسمی اند آنها رگهای
گردن اند و این لفظ اوداج که جمع است اطلاقش بر کم از سه نخواهد شد پس شمول این قول هر دو ودجان
و مری را ظاهر است بهمین توجیه قول امام شافعی رح متضمن اکتفاء بر نای و مری ضعیف گردید
و چونکه قطع هر دو ودجان و مری بدون قطع نای گلو ممکن نمی شود لهذا بکتاب اقتضاء نص
قطع نای گلو هم ثابت شد کذا فی الهدایة و اگر ذابح قطع سه رگ از رگها

رگ که باشند بود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد اذ للاکثر حکم الکل کذا فی شرح الوقایة و اگر سر مذبوح در [illegible]

قطع شود ذبیحه حلال است گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده مکروه صدور [illegible]

تعمد شده گنهکار خواهد شد کذا فی العینی شرح الهدایة و وقت ذبح ضروریست که ذابح و معین بسم الله الله اکبر

بدون فصل واو گویند چنانچه منقول است از ابن عباس در تفسیر قول او تعالی فاذکروا اسم الله و معین

عبارت است از آنکه دست خود را بر مذبح نهد کذا فی مجمع البرکات و ذبیحه را ضروریست که رخ بطرف

قبله باشد و اگر بغیر توجه قبله ذبح واقع گردیده آن ذبیحه مکروه تحریمی خواهد شد کذا فی العالمگیریة [illegible]

من المقدمة فشرعت فی المقالة و فیها فصول ثلثة فصل اول باید دانست که حلال نیست خوردن

گوشت حیوانی صاحب دندان که از درندها باشد و بدندان خود عادتا مجروح و یا مقتول [illegible]

مانند شیر بجمیع اقسام که آنرا بعربی اسد و بهندی باگه گویند و گرگ که آنرا بعربی ذئب [illegible]

گویند و جرج که آن حیوانیست معروف بصورت گرگ و بهندی آنرا [illegible]

می کند و پلنگ که آن حیوانی دشمن شیر است و از شیر کوتاه می باشد و سیاه و سفید نقطه دار

میدارد و بعربی آنرا النمر بکسر نون و بهندی تیندوا گویند و چیتا که آنرا بفارسی یوز و بعربی

فهد بفتح فا می نامند و آن حیوانیست شکاری کوچک تر از پلنگ و بعضی گفته اند که پلنگ [illegible]

با ماده شیر جمع شود و یوز پیدا گردد و آن را دو قسم اند قسمی بزرگ جثه که دم کوتاه دارد و [illegible]

که دم دراز دارد و لومری که آنرا لوکهری نیز و بفارسی روباه و بعربی ثعلب بفتح تا گویند

و شغال و آن جانوریست معروف بقدر گربه و بجو بکسر با و تشدید جیم که فارسی آن کفتار

ضبع بفتح ضاد و ضم با است و آن درنده است که مرده را از قبر می برد و از محمد بن [illegible]

منقول است [illegible] ضبع بر وی گردانیدی هر دو است و بلی که [illegible]

[illegible] از آنکه خانگی باشد یا صحرائی که قریب روباه و بر شکل گربه خانگی [illegible]

می خورد کذا فی حیوة الحیوان و کتا که بفارسی آنرا سگ بعربی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن درنده‌ایست معروف و سنجاب بفتح سین و سکون نون که آن حیوانیست بزرگ از موش صحرائی و دنباله آن کوتاه و پرمو و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار بهم میرسد هکذا فی مخزن الادویه للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی و سمور بفتح سین و ضم میم مشدده که آن حیوان بری است مائل بسیاهی و مشابهه گربه می شود کما فی حیوة الحیوان من و در بلاد ارس یافته شود و صاحب مخزن گوید که در ترکستان بهم رسد و پوست آن بهترین پوستینها و دلق بفتح دال و لام که آنرا فنک بفتح فا نیز و بفارسی دله گویند و آن حیوانیست که از پوست آن پوستین سازند و صاحب مخزن گوید حیوانیست کوچک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بآن و در روم کم بهم میرسد انتهی و دب بضم دال که آنرا بفارسی خرس بکسر خا و موئیش را دبه و بهندی آنرا بهالو گویند و قرد بکسر قاف که آنرا بفارسی بوزنه و میمون و کپی گویند و آن حیوانیست شبیه بآدمی و بهندی بندر است و قسمی از آن آنست که دم دراز دارد و آنرا در هندی لنگور و بفارسی شنگ گویند و چیچڑی که آنرا کلنی نیز نامند و بفارسی کنه و بعضی قمل بضم قاف و تشدید میم گویند کذا فی المنتخب و آن حیوانیست که بر بدن گوسفند و شتر و گاو و خر و سگ و امثال آن چسپد و خون خورد کذا فی البرهان و گیدڑ که آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرائی و حشی و بعربی ابن آوی خوانند و آن حیوانیست درنده کوچک از سگ فی الهدایة ولا یجوز اکل ذی الناب من السباع انتهی و فی مجمع البرکات فذو الناب من السباع مثلا الاسد والذئب والنمر والفهد والثعلب والضبع والسنور والکلب والسنجاب والسمور والدلق والدب والقرد والفیل ونحوه انتهی و فی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة وابن آوی انتهی و فی حیوة الحیوان روی مسلم فی صحیحه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اکل ذی ناب من السباع فاکله حرام انتهی و وجه تحریم این اشیاء یقین که کراهت [illegible] کذا [illegible] انتهی

باتصاف قوسمه که مردم زنده را ثابت است بسوی مردم بخوردن آنها فتح جاوزت تماید هکذا فی التتمه شرح مختصر
الوقایه و در کفتار خلاف امام شافعی علیه الرحمه است که نزد ایشان حلال است کما فی شرح الوقایه فی الضبع
خلاف الشافعی رح انتهی هکذا فی العالمگیریه و دلیل امام موصوف الذکر آنکه جابر رضی الله عنه را
پرسیدند کفتار صید است یا نه جواب داد هست باز پرسیدند گوشت آن خورده شود یا نه جواب داد
خورده شود و بعد از آن سوال کرده شد که آیا چیزی از آنکه گفتی از رسول مقبول علیه السلام شنیده
جواب داد شنیده ام و جواب یا حنفیان آنکه این امر یعنی حلت کفتار در ابتدای اسلام بود و بعد از آن حرمت
کفتار ثابت گردید بقول تعالی و یحرم علیهم الخبائث و بروایه مسلم از ابن عباس رضی الله عنه
که آنحضرت علیه السلام نهی ساخت و منع فرمود از خوردن هر صاحب دندان از درندگان
و اجل فریهاست هکذا فی العنایه والکفایه حاشیتی الهدایه وللعینی شرح الکنز و قطع نظر
ذی نابها دال است بر حرمت کفتار آنچه روایت کرد احمد و اسحق از عبید [illegible]
سوال کردم سعید بن مسیب را از هر آنکه میخورند کفتار را پس جواب داد سعید بن مسیب که خوردن کفتار حلال نیست
هکذا فی التتمه شرح مختصر الوقایه و در شغال نیز اختلاف است نزد امام شافعی رح را که روا نیست نزد ایشان تحلیل
مسقول او جند با و ستر بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح باء موحده و فتح دال و سکون سین مهملتین
و فتح تای مثناه فوقانیه و سکون رای مهمله و آن حیوانی است از سباع بشکل روباه و رنگش سیاه
دو دست و پا ندارد و دمش طویل می شود و سرش مانند سر آدم و چهره اش ... می باشد بسینه خود
تکیه ساخته مشی می نماید و آنرا چهار خصیه بود دو ظاهر و دو مخفی کذا فی حیوة الحیوان و در حرمت آن اشتباه
فاما جندبیدستر که آن خصیه حیوانی است آبی مرد فرج یعنی دو عدد متصل بهم بفارسی آنرا خصیه سگان گویند
و جندبیدستر را بیان هم موافقت این کرده از ما نحن فیه خارج است و بچه که از گرگ نر و کفتار ماده بوجود آید آنرا
بعربی سمی [illegible] گویند و بچه که از کفتار نر و گرگ ماده بوجود آید بعربی [illegible] گویند
[illegible]

و در هندی هر دو را لگر بگها می نامند و بچه که از سگ نر و ماده گرگ پیدا گردد آنرا بعربی ضبع بفتح ضاد و سکون بای موحده و فتح عین مهمله نامند

خاء معجمه می نامند کذا فی نفائس اللغات و در حرمت این بچه یا شک نیست لان الولد تابع لامه فی الحرمت

و الحلة کما یجی من الزیلعی و نسناس بکسر نون حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد

و موش و مار را شکار کرده می خورد و در حرمت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان النمس حکمه تحریم الاکل انتهی

و زرافه بفتح زاء معجمه و تشدید راء مهمله حیوانی است که از قدرت ربع جود آمده و مواضع حبش بسیار می باشد

که از شتر گاو و پلنگ گویند و بعضی از شعرا مشاهده خود باین نهج بیان نموده که جثه آن از شتر خرد و سر

جنس از شتر بغایت بلند تر و گردنی دراز و دشت گراینکه گردن شتر خم دارد و گردن وی راست و اینها

پوستین سیاه و سرش کوچک تر از سر شتر است و دو شاخ دارد چون شاخ آهو و گوش و پاهای وی مانند گوش و پا

گاو و دهان وی نیز بگاو شبیه اند و دستهای وی بغایت دراز تر از پاهاست و دم چون دم شتر اما

باریک تر و کم موتر و پوست وی تمام منقش است و در رفتار بغایت سریع است و چون پلنگ با شتر وحشی

جمع شوند زرافه پدید آید اما ابو عثمان جاحظ گفته هر گاه شتر وحشی با کفتار جمع حیوانی متولد شود مشابه شتر

و کفتار و چون آن حیوان با گاو وحشی جمع شود زرافه متولد شود انتهی در نفائس اللغات مذکور است که

گردنش بگردن شتر مشابه و شاخش و سمش و پاهایش مانند شاخ و سم و پاهای گاو و دمش مانند دم آهو

رنگش مانند رنگ پلنگ و بهندی انرا اونت گاو گویند انتهی و در حل و حرمت آن مشایخ شافعیه اختلاف است

امام نووی در شرح مهذب و صاحب تتمه فتوی بحرمتش داده بجهت مشابهت آن با پلنگ و قاضی حسین و ابن قطان

فتوی بحلتش داده بجهت مشابهت آن با شتر و گاو کذا فی حیوة الحیوان و از امام ما تصریحی منقول نشده مگر بعضی

حنفیان فتوی بحلتش داده اند و بقاعده اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام چنانچه در اشباه موجود است

الحال فتوی [illegible] اما بر تقدیر تساوی هر دو مشابهت [illegible] صحیح الکل ... اکبر

[illegible] بفتحتین و مثناه تحتانیه و سکون راء و ضم باء و بهندی گهبیسپر [illegible] نیه دار

که آنرا بهندی [illegible] گویند و بعربی ابن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را پاره پاره کند خوردن آنها
بجهت بودن آنها از درندها حرام است کما فی الهدایة والیربوع وابن عرس من السباع انتهی کذا فی
العینی شرح الکنز و موش دشتی نزد امام شافعی رح حلال است کما فی شرح الوقایة وهو حلال عند الشافعی
انتهی و گلهری که آنرا بفارسی موش پرنده و بعربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است
مانند موش میوهای درختان می خورد و بر پشتش خطهای سیاه بود هم درسباع است و سیاه گوش
که این لغت فارسی است درار و دو هندی مستعمل و بعربی آنرا الفهد نعم تا گویند و آن قسمی از درندها است
که بجز گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الفهد نوع من السباع وذا القطع
غیر اللحوم بحریم اکله لعموم النهی عن اکل کل ذی ناب من السباع انتهی و سور که آنرا بفارسی خوک و بعربی
خنزیر می گویند حرام است بنص قطعی قال الله عز و جل حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر انتهی و ها[تی]
که فارسی آن پیل و عربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه بهایت دارد
اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر انتقام باشد و گویند که چون مورچه در اندرون خرطومش در آید می[رد]
چنانکه از اکثر معتبران بسمع رسیده است و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود و بعضی گویند
تا چهار صد سال و گویند که از گربه و موش و خوک بترسد و آن صاحب دندان است و از دندان خود
دیا مقتول می سازد و پیش خورد و دنش حلال نیست مکروه تحریمی است کما فی الهدایة والفیل ذو ناب فیکره
وفی العینی شرح الکنز روی عن ابن عباس رض انه علیه السلام نهی عن کل ذی ناب ویدخل فیه الفیل لانه [ذو ناب]
انتهی و امام مالک علیه الرحمة جمله درندها را حلال میدانند بدلیل قول الله تعالی قل لا اجد فیما اوحی
الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله
انتهی و جواب از [illegible] حنفیه اینکه درندها در ابتدای اسلام که در ان زمان نزول این آیه است حرام
[illegible] حرام شدند کذا فی الزیلعی و حیوة الحیوان حرام است [illegible] دن [illegible]

که بعربی آنرا حمار اهلی و بهندی آنرا گدها گویند و آن حیوانی است به بلاهت مشهور و لهذا بعلاقهٔ بلاهت
بطور مجاز مرد ابله را هم خر می گویند چنانچه مرد شجاع را شیر نامند و یکی از بلاهتش اینست که از اکثر
معتبران مسموع شده که هر جانور که شیر را می بیند می گریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و اصلا خوف جان
نمی کند از همین جهت حماقتش ظاهر گردیده و خچر که بفارسی آنرا استر و بعربی بغل بفتح باگویند و جمعش بغال
بکسر باست و آن حیوانی است که مادرش ماده خر بود و پدرش اسپ چنانچه روایت کرد خالد بن ولید
آنکه نهی کرد آنحضرت علیه السلام از گوشت اسپ و خچر و خر و از علی رض مروی است که نبی علیه السلام تا حین
و نهی متعه را و حرام ساخت گوشت خر خانگی را بروز خیبر کما فی الهدایة ولا یجوز اکل لحم الحمر الاهلیة
والبغال لما روی خالد بن الولید رض ان النبی صلعم نهی عن لحوم الخیل والبغال والحمیر وعن علی رض ان
النبی علیه السلام اهدر المتعة وحرم لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر انتهی وفی البرجندی والحمر الاهلیة کانت
فی ابتداء الاسلام حلالا لغایة الفقر علی الصحابة فلما فتح خیبر واصابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحوم
الحمر ایضا صفة الحمق لتسری الی من یاکل لحمه وهی اقبح الصفات انتهی وفی العینی شرح الکنز روی عن
ابی ثعلب الخشنی انه قال حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیة رواه البخاری ومسلم انتهی وامام مالک رح
در موطا از امیر المومنین علی بن ابی طالب رض روایت کرده که رسول علیه السلام نهی کرد از حمر اهلیه و همچنان
که گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در نفع گرفتن از چربی آن سوای خوردن اختلاف
مشائخ است نزد بعض این هم حرام است بقیاس گوشت آن و نزد بعض مباح است و همین است صحیح کما فی
شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة کما حرم لحوم الحمر حرم لبنه وشحمه واختلفوا فی الانتفاع بشحمه بغیر الاکل
فحرمه بعض قیاسا علی اللحم واباحه بعض وهو الصحیح انتهی وهکذا فی العالمگیریة وفی الجامع الصغیر لعمر بن عبد العزیز
الحسامی اذا ثبت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد منه انتهی وهکذا فی جامع الرموز شرح مختصر
الوقایة و بخوردن خر وحشی یعنی دشتی که آنرا بفارسی گورخر خوا[illegible] کما فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق

الله هو وی و بهندی آنرا گدها جنگلی بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح هاء هوز نامند مباح است کما فی
الکفایة و اکل الحمار الوحشی مباح انتهی و فی الغیاثیة الحمار الوحشی حلال بالاتفاق انتهی و روی البخاری
و مسلم عن ابی قتادة رض انه رای حمارا وحشیا فعقره فقال النبی صلعم هل معکم من لحمه شیء قال معنا رجله
فاخذها فاکلها انتهی و هکذا فی المشکوة و شتر گور و خر هم حلال است کما فی الدر المختار و نزد امام مالک رح
خر خانگی حلال است باعتبار خر وحشی و بقول عائشه صدیقه رض و بحدیث غالب بهم و دلائل اینها
آنند کما سیجیئان فی شرح الوقایة و فی الحمر الاهلیة خلاف مالک رح انتهی و فی شرح ابی المکارم قال
مالک ان الحمر الاهلیة حلال اعتبارا بالوحشیة منها انتهی و فی العنایة و ذهب بشر المریسی الی اباحته
و نقل ذلک عن مالک رح تشبثا بآثار وردت عن عطاء و عن عائشة رض انها سئلت عن ذلک فتلت قوله تعالی
قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس
او فسقا اهل لغیر الله به و بحدیث غالب بن ابجر قال لرسول الله صلعم لم یبق من مالی الا حمیرات فقال
علیه السلام کل من سمین مالک و عطاء استدل لا یحل اکل الوحشی و هو ضعیف اما الآیة فلجواز ان یکون قبل حرمة لحم الحمر
والدلیل علی ذلک حرمة الاشیاء المحرمة الخارجة عن مدلولها و اما الحدیث فلانه ما دل باکل لحمها و اما الاستدلال
فلان من شرطه ان لا یکون الفرع منصوصا علیه و النص الناهی عن لحوم الحمر الاهلیة قائم فبطل القیاس انتهی
و هکذا فی الکفایة و خر وحشی چونکه خانگی شود و پالان بر و نهاده شود حلال باشد و خر خانگی چونکه وحشی شود
حلال نشود کما فی مجمع البرکات و الحمار الوحشی اذا صار اهلیا و یوضع علیه الاکاف فانه یوکل و الاهلی
اذا توحش لا یوکل کذا فی شرح الطحاوی انتهی و هکذا فی العالمگیریة و کنز العباد و اگر یکی از وحشی و خانگی از دیگر
[illegible] پس حکم بچه در حل و حرمت مانند حکم مادر است کما فی جامع الرموز فلو نزا احدهما علی الآخر فالحکم
للام کما فی المنظم انتهی و هکذا فی مطالب المومنین و العینی شرح الکنز و اما حیوانی که مادرش سپ باشد و پدرش [illegible]
در آن اختلاف [illegible] آخر [illegible] که در گذشت [illegible] زیرا چه معتبر نزد حل و حرمت در [illegible]

از ماکول و غیر ماکول با درست و فتوی برین که مکروه تحریمی ست کما فی الزیلعی لو کانت امه فرسا کان علی الخلاف
المعروف فی لحم الخیل لان المعتبر فی الحل و الحرمة الام فیما یولد من الماکول و غیر الماکول انتهی هکذا فی الدر المختار
و فی جامع الرموز الاصح انه لا یوکل کما فی المضمرات انتهی و هکذا فی البرجندی و العینی شرح الکنز و اگر مادرش
گاو باشد و پدرش خر پس حلال است بلا خلاف کما فی العینی شرح الکنز ان کانت امه بقرة توکل بلا خلاف
لان المعتبر فی الحل و الحرمة الام فیما تولد من ماکول و غیر ماکول انتهی هکذا فی الدر المختار و گوشت گهوڑا
که بفارسی اسپ و بعربی فرس بفتح فا می نامند و خیل بفتح خا بمعنی اسپان است کذا فی القاموس نزد امام
ابوحنیفه رح و امام مالک رح مکروه است و نزد ابو یوسف رح و محمد رح و شافعی رح و قاضی شریح
و [illegible] و عبد الله بن الزبیر و عطا و سعید بن حسین و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر و ابن سیرین و سفیان
ثوری و ابن مبارک مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رض روایت کرده اند
که در روز جنگ خیبر آن رسول مقبول منع فرمود از گوشت خر خانگی و اذن داد در گوشت اسپ
و فتوی بر قول ابی حنیفه است و جناب شان را دلائل بر دعوی خود ش اول حدیث خالد بن ولید که گذشت
کذا فی العینی شرح الکنز دوم آنکه اسپ آله ایست از برای ترهیب دشمنان وقت جنگ پس خوردنش
مکروه باشد بسبب حرمت و عزت آن سیوم آنکه در بعض کردنش کمی آله جهاد و جهاد بود لهذا مکروه شد عقلا
ازین می گوییم که حدیث جابر رض دال بر اباحت گوشت اسپ و حدیث خالد رض که مذکور شد دلالت
دارد بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شدند و بکلیه اصول حنفیه که در اشباه و النظائر و دیگر
کتب اصول مثل مسلم الثبوت و غیرها موجود است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام ترجیح از برای حرام
داده شد و هم منقول است که اول کسیکه بر اسپ سوار شده اسمعیل بود علی نبینا و علیه السلام و پیش از آن
وحشی بود مانند دیگر وحشیان هکذا فی حیوة الحیوان و فی الهدایة و یکره لحم الفرس عند ابی حنیفه رح
و هو قول مالک رح و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی لا باس باکله لحدیث جابر و له انه قال نهی [illegible] رسول الله

عن لحوم الحمر الاہلیۃ واذن فی لحم الخیل یوم خیبر انتہی پس ازان ذکر کرد صاحب ہدایۃ او لہ امام ابی حنیفۃ رح
ابقول خود ولانہ آلۃ ارہاب العدو فیکرہ اکلہ احترامًا لہ ولان فی اباحتہ تقلیل آلۃ الجہاد وحدیث
جابر رض معارض بحدیث خالد رض والترجیح للمحرم انتہی وفی ابراہیم شاہی والفتوی علی قول
ابی حنیفۃ انتہی لیکن نزد امام مالک کراہۃ تنزیہیہ است نہ کراہت تحریم ودر کراہت کہ امام ابی حنیفۃ رح
قائل آن شدہ اند اختلاف است بعض فقہا کراہۃ تنزیہیہ می گویند وبعض کراہت تحریم وبرہان ہست
انتہی کما فی الہدایۃ ثم قیل الکراہۃ عندہ کراہۃ تحریم وقیل کراہۃ تنزیہ والاول اصح انتہی وفی
شرح [illegible] م عند ابی حنیفۃ کراہۃ التحریم ہو الصحیح وہو المذکور فی نظم النسفی والیہ ذہب قاضی خان
فتاواہ فی الذبائح والاشربۃ وفی الہدایۃ وہو الاصح وہو اختیار صاحب الحصر وفی الکافی انہ مکروہ
کراہۃ تنزیہ وہو الصحیح والیہ ذہب فخر الاسلام علی البزدوی وابو المعین فی جامعیہما وکذا قاضی خان
فی جامعہ وہو اختیار الامام الاسبیجابی قال الامام السرخسی ان ہذا اوفق بالناس وفی [illegible]
غیر مکیر وفی کفایۃ البیہقی قیل ان ابا حنیفۃ رجع عن حرمتہ لحمہ قبل موتہ بثلثۃ ایام وعلیہ الفتوی انتہی
وفی جامع الرموز ثم انہ مکروہ کراہۃ تنزیہ فی ظاہر الروایۃ وہو الصحیح کما فی المحیط والمغنی وقاضی خان
وغیرہا انتہی وہکذا فی البرجندی والدر المختار وفی العنایۃ علی قول صاحب الہدایۃ والاول اصح روی
ان ابا یوسف رح سال ابا حنیفۃ اذا قلت فی شیء اکرہہ فما رایک فیہ قال التحریم انتہی وفی مجمع البرکات
قال الشیخ الامام السرخسی ما قالہ ابو حنیفۃ احوط وما قالا اوسع علی الناس وحکی ان الامام عبد الرحیم الکرمینی رح
سال ابا حنیفۃ رح فی المنام عن کیفیۃ الکراہۃ فقال کراہۃ التحریم یا عبد الرحیم کذا فی السراجیۃ انتہی وفی السراجیۃ قال
القاضی الامام صدر الاسلام رح المراد کراہۃ التحریم انتہی وفی فتاوی قاضی خان والصحیح انہ اراد بہ التحریم انتہی وفی
وفی جواہر الفتاوی [illegible] شرح الکنز والاصح التحریم انتہی وفی العالمگیریۃ والصحیح [illegible] وبہ التحریم
انتہی وفی جواہر الاخلاطی [illegible] فی تفسیر الکراہۃ قال الامام المراد بہ التحریم وہو الصحیح وفی [illegible]

و هو الاصح انتهی و آنچه علی حزین حلت مطلقش از امام ابوحنیفه علیه الرحمة نقل نموده شاید این مبنی بر عدم
تتبع و تلاش کتب است و خاتمة الفقهاء در غایة البیان فی احکام الحیوان که فتوی بر قول صاحبین نوشته اند
فتوی صاحب جامع الرموز و برجندی و غیرها را شاید مطلع نشدند مگر چونکه در هدایه فتوی بر کراهة تحریمی
نوشته است و از امام ابوحنیفه بروایت راجحه کراهت تحریم ثابت می شود و لهذا فتوی احقر بر حرمت است
و اما شیر اسپ پس شرب آن مضائقه نیست چه در نوشیدن آن تقلیل آله جهاد نیست و نزد بعض فقها
حلال مانند گوشت آن است کما فی الهدایة و اما لبنه فقیل لا باس لانه لیس فی شربه تقلیل آلة الجهاد انتهی
و فی مجمع البرکات و لبنه کلحمه کذا فی فتاوی قاضیخان و السغناقی فی شرح الهدایة انتهی و هکذا فی الملتقط
فی جامع الرموز لا یحل لانه متولد من اللحم و الاصح انه یحل کما فی قاضیخان و غیره انتهی و هکذا فی شرح الالیاس
علی مختصر الوقایة و السراج المنیر و فی خزانة الروایات شیر اسپ خوردن حلال است باتفاق این است صحیح
انتهی و فی البزازیة اختار علامه خوارزم مولانا رکن الملة و الدین اباحة شرب لبنه انتهی و فی جواهر
الاخلاطی لبن الفرس حلال هو الاصح نص فی نوادر الفتاوی انتهی و چربی اسپ حلال نیست نزد امام
ابوحنیفه رح کما فی جامع الرموز و شحمه لا یحل خلافا لهما انتهی و حلال است خوردن گوشت که آنرا
بفارسی خرگوش و بعضی ارنب بکسر الف می گویند و آن حیوانی است کوتاه دست طویل پا و هلاک
ارنب ذکر و انثی برابر است کما فی حیوة الحیوان و آن چون روباه نیز از گیر و کمتر حیوانی بوی آن
و نزد بعضی فقها حرام است بدو وجه یکی آنکه ماده اش حیض می آرد پس مشابه آدمی باشد لهذا حرام
مثل آدمی دوم آنکه گوش آن مثل گوش خر است بهمین جهت آنرا خرگوش می نامند پس حرام خواهد شد
مثل آن کذا صرح فی بعض الکتب و مروی است که خرگوش در اصل خلقت زنی بود که بعد فراغ از حیض
غسل نمی ساخت حق جل و علی آنرا بحسب عادت که در امم انبیاء سابقین بود قادر فانی نازل شد
مسخ ساخت کذا فی جامع الرموز و جواهر الفتاوی و الکرمانی مگر تحقیق است که ...

از سوختات باقی نمانده و در همان دو سه روز عذاب هلاک شدند کذا فی الدر شرح الغرر وغیره و جمهور
فقها که بحلتش قائل شده اند بدو وجه یکی آنکه شخصی نزد آن رسول مقبول علیه السلام خرگوش بریان کرده
هدیه فرستاده آن رسول مقبول عوم آنرا خود تناول فرمود و باصحاب خود حکم بخوردنش داد لهذا
مباح شد دوم آنکه خرگوش نه از درندها است و نه از حیوانانی که مردار می خورند پس مشابه شد
با آهو که بهندی آنرا هرن و بعربی آنرا ظبی می گویند و آهو مباح است لهذا خرگوش هم مباح است
فی العینی شرح الکنز و حل الارنب لانه علیه السلام امر اصحابه ان یاکلوه حین اهدی الیه مشویا رواه احمد والنسائی
انتهی و فی الهدایة ولا باس باکل الارنب لان النبی علیه السلام اکل منه حین اهدی الیه مشویا وامر اصحابه
بالاکل منه ولانه لیس من السباع ولا من آکلة الجیف فاشبه الظبی انتهی وهکذا فی شرح الالیاس علی مختصر
الوقایة و فی المحیط فیحل اکل الارنب انتهی و فی حیوة الحیوان یحل اکل الارنب عند العلماء کافة الا
ما حکی عن عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن ابی لیلی وحجتنا ما روی البخاری فی کتاب الهبة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قبله واکل منه انتهی دونک که آنرا بعربی وبر گویند و آن جانوری ست خرد تر از
گربه کذا فی الصراح حلال ست کما فی العینی شرح الکنز والوبر قال ابو یوسف لا احفظ فیه عن ابی حنیفة
شیئا و هو عندی مثل الارنب و هو یعتلف البقول والنبت قاله الکرخی فی مختصره و فی الجمهرة الوبر
دویبة اصغر من السنور کحل اللون لا ذنب لها ترجن فی البیوت انتهی و بحلتش فتوی داده قاضی ابن
عبد البر و امام شافعی و حاکم و ابن سیرین و مجاهد و غیرها و از امام ابو حنیفة رح کراهت تنزیهی مروی
است کذا یفهم من حیوة الحیوان فاما در عینی شرح هدایه ملاحظه نموده شد که آن حرام ست نزد حنفیه
بجهت بودنش صاحب مخلب والله اعلم بالحق و بزغاله که آنرا بعربی جدی بفتح جیم می نامند
وقتیکه بشیر ماده خر پرورش یابد پس ابن مبارک فتوی داده اند که خوردن گوشت آن مکروه ست و گفته اند که
مراد همین از حسن بصری است که او فتوی داده که بزغاله وقتیکه از شیر خنزیر پرورش یابد نخوردن گوشتش

پاک نیست کراهت ندارد یعنی آنکه بخورد دفعش پاک نیست وقتیکه چند روز بعد از گذاشتن دادن شیر داده
هم خورده باشد نه مطلقا و حال این غاله مانند حال ماده گاو پلید خوار است که آنرا ابری جلاله گویند اگر
آن هم چند روز دانه خورده باشد بخورد و فعش پاک نیست کراهت ندارد والا مکروه است کما فی شرح الی
المکارم و فی کراهیة فتاوی قاضیخان ان الجدی اذا ربی بلبن الاتان قال ابن المبارک یکره اکله فقال اخبرنی
رجل عن محمد بن الحسن ان الجدی اذا ربی بلبن الخنزیر لا باس قال معناه انه لا باس اذا علف ایاما بعد ذلک کالجلالة
انتهی و هکذا فی العینیة و العالمگیریة و خزانة المفتین و فی القنیة نقلا عن عین الائمة الکرابیسی جدی ضع علی
الاتان یحل اکله و یکره انتهی و در فتاوی نوادر نقلا من الخلاصة مذکور است لا باس باکل جدی غذی
بلبن الخنزیر انتهی و هکذا فی فتاوی قاضیخان بزغاله که از پستان ماده سگ شیر نوشیده خوردن گوشت
آن حلال است بعد چند روز کما فی القنیة ناقلا من علاء الترجمانی جدی ارتضع ثدی الکلبة یحل اکله اذا
ذبح بعد ایام و الا فلا انتهی و اگر بز شراب انگور نوشید و فورا آن ذبح نموده شد حلال است بدون کراهة چه
از آن شراب نشد و اگر بعد از شراب زمانی گذشته پس آن قید کرده خواهد شد بطور ماکیان مخلاة کما فی
القنیة و لو شرب الشاة خمرا فذبحت من ساعته لا یکره و ان مکث تحبس بمنزلة الدجاجة المخلاة انتهی و نزد
قاضیخان اگر فورا هم ذبح کرده شود مکروه تنزیهی است کما قال الشاة او الابل اذا سقی خمرا
ذبحت من ساعته حل اکلها و یکره انتهی و بعضی از چهار پایان که با آدم انس می گیرند حلال اند یا حرام
اند و آن بجمیع اقسام که آنرا بفارسی شتر و بعضی ابل بکسر الف و بعیر و جمل بفتح جیم خوانند و گاو
را بفارسی گاو و بعضی بقر بفتح با و قاف گویند و نر آن که آنرا بفارسی نرگاو و بهندی بیل و
بعضی بقر بفتح با و قاف خوانند چه بقر اسم جنس است اطلاقش بماده کرده نمی شود و نر هم می شود کذا فی
الصحاح و بکری که آنرا بفارسی بز و بعضی عنز و معز می گویند و بعضی وحشیان که از آدم انس نمیگیرند
الا به اجاع مانند هرن بجمیع اقسام که بفارسی آنرا آهو و بعضی آنرا ظبی بفتح ظا معجمه گویند

و آن حیوانی است معروف مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهوی مشکین است که نافش بسبب اجتماع خون آماس کند
و از شدت درد خوردن و آشامیدن ترک نماید و چند این ملاحظه که نافه از وی جدا شود و در اول خون
تیره باشد چون سالی بگذرد و آفتاب بر آن عمل کند خشک شود و مشک گردد و مردم از صحرا آنرا برگیرند گاو
قال بعض الشعراء و گاو وحشی که آنرا بهندی نیل گای و بعربی مها بفتح میم گویند و شتر وحشی کما فی مجمع البحار
واما المستانس من البهائم فنحو الابل والبقر والغنم یحل بالاجماع انتهی و فی العالمگیریة واما المتوحش نحو الظبی و بقر
الوحش و ابل الوحش فحلال باجماع المسلمین انتهی و فی حیوة الحیوان یحل اکل الابل بالنص والاجماع قال الله
تعالی احلت لکم بهیمة الانعام انتهی و ابن اعرابی گفته که نعم شتر را گویند خاصة و انعام گوسفند و گاو و شتر
را گویند و وقتیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافه بیانیه است ای البهیمة من الانعام
و مراد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش و نر و گاو و شتر قال الله عز و جل من الابل اثنین
و من البقر اثنین و من الضان اثنین و من المعز اثنین و باره سنگا که آنرا بفارسی گوزن و بعربی ایل بکسر الف
و تشدید یا و بکسر گویند و آن نوعی است از بز کوهی شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابه به گاو
وحشی است حلال است کما فی حیوة الحیوان الایل بتشدید الیاء المکسورة الذکر من الاوعال ویقال
هو الذی یسمی بالفارسیة گوزن و اکثر احواله شبیهة ببقر الوحش یحل اکله انتهی و وعل بفتح واو که آن
بز کوهی است حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الوعل حکمه الحل بالاجماع انتهی و یامور که آن
قسمی از بز کوهی است و میان سرش یکشاخ می باشد و اکثر احوالش مشابه به گاو وحشی می شود و دلیل
شبیه نیست کما فی حیوة الحیوان الیامور حلال انتهی و جفره بفتح جیم انچه که چار ماهه باشد و از مادر
جدا شود و از اولاد بز و مذکرش را جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الجفرة بفتح الجیم
اربعة اشهر من اولاد المعز و فصلت عن امها والذکر جفر حکمها الحل انتهی و بهیمه که بفارسی آنرا بز
آنرا ضان می گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الضان حکمها الحل بالاجماع انتهی و [illegible] که آن [illegible]

گوسفندیست که بر روش مقابل هر دو سرینش پارهٔ گوشت مانند سپر بود که آنرا بعربی الیه گویند و هم
را بعربی گبش بفتح کاف گویند در حلت آن شبهه نیست و میشها که فارسی آن میش نر و قوچ و عربی
آن کبش بفتح کاف است از اقسام بز است لهذا حلال است و شائقان برای جنگانیدن نگاه دارند و مشهور
بل مشاهد است که اگر او را بمقابل میشی دیگر سر زنند و مانع نشوند چندان باهم می جنگند که سرش
هم پاره پاره می شود ولیکن از جنگ باز نمی ایستند و شتر و گاو و بز اگرچه صاحبان آن نکو دارند خود را
شکار نمی کنند لهذا حلال باشند کذا فی الحلبی حاشیه شرح الوقایه و السراج المنیر و جامع الرموز و الدر المختار
و میشها که فارسی آن گاو میش و عربی آن جاموس است حلال است باجماع و همچنین موش و آن در هندوستان بسیار
و شیر بسیار میدهد و جثه عظیم دارد و شیر آن لذیذ است و درنده مانند سگ و گرگ و غیره که با
بز یا آهو مجامعت نماید و بچه بصورت مادر پیدا شود آن بچه حلال است چه معتبر در حل و حرمت بچه مادر است
کما فی الذخیرة اذا نزا الکلب او الذئب علی شاة فالنتیجة تؤکل فان العبرة للانثی انتهی و فی السراجیة السبع اذا نزا
علی شاة او ظبیة فولدت ولدا فانه یحل انتهی و ناکیان بز و گاو و شتر اگر نجاسته هم خورند و دیگر چیز هم
و اثر نجاست در گوشت آنها ظاهر نشود حلال اند بی کراهة احتیاج حبس قبل ذبح ندارند کما فی شرح
الی المکارم و اما التی تخلط بغیره و لا یظهر اثرها فی اللحم لا باس انتهی و هکذا فی البزازیه و نزد آنحضرت
علیه السلام قید ناکیان تا سه روز مروی است پس آن بجهة تنزیه است احتیاج آن نیست کما فی البزازیة
و ما روی عنه ص انه یحبس الدجاج ثلثة ایام للتنزیه انتهی و هرچه از اینها که عادت خوردن نجاست دارد
و دیگر هیچ چیز نخورد و پس گوشتش بجهت بدبو دار شدن آن مکروه تحریمی است و شیر آن هم در نیست کما
فی فتاوی قاضیخان لا یؤکل الجلالة التی تعتاد اکل الجیف و النجاسات و لا تخلط فیتغیر لحمها فیکون منتنا فلا
یشرب لبنها انتهی و هکذا فی العالمکیریة عن روایة ابن رستم عن محمد رح و فی البزازیة المکروه الجلالة التی
اذا قربت وجد منها رائحة منتنة فلا یؤکل و لا یشرب لبنها انتهی و هکذا فی شرح الی المکارم و الجلالة صفة

و در جلالة مجنین و غیرها قبل ذبح حبسش لازم است کما فی البزازیة وانما یشترط ذلک فی الجلالة التی
لا تاکل الا الجیف انتهی وهکذا فی النوادر والخلاصة و در مدت حبس اختلاف است بعض فقها می گویند که شتر را
تا یکماه و گاو بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز کما فی شرح ابی المکارم و فی شرح الشافعی ان الابل
یحبس شهرا والبقر عشرین یوما والشاة عشرة والدجاجة ثلثة ایام انتهی وهکذا فی البزازیة و نزد بعض شتر
چهل روز و گاو بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز و گنجشک یکروز کما فی جواهر الاخلاطی نقلا
فی المجتبیة ان الابل تحبس اربعین والبقر عشرین والغنم عشرة والدجاجة ثلثة والعصفور یوما لان الظاهر
طهارتها تحصل فی هذه المدة انتهی و نزد بعض شتر چهل روز و گاو سی روز و بز هفت روز و ماکیان
سه روز کما فی جامع الرموز تحبس الابل اربعین یوما والبقر ثلثین والغنم سبعة والدجاجة ثلثة انتهی و نزد
اکثر شتر و گاو ده روز و بز چهار روز و ماکیان سه روز و بر همین است فتوی کما فی جامع الرموز و المختار
فی الاولین عشرة والغنم اربعة والدجاجة ثلثة کما فی الکبری انتهی و فی السراج المنیر فالدجاجة تحبس
ثلثة ایام والشاة اربعة ایام والبقر والابل عشرة ایام وهو المختار انتهی و فی الغیاثیة فالدجاجة تحبس
ثلثة ایام والشاة اربعة والابل والبقر عشرة وهو المختار لان الظاهر طهارتهم تحصل بهذه المدة انتهی و فی خزانة
المفتین هو المختار انتهی و فی جواهر الاخلاطی هو المختار انتهی هکذا فی فتاوی قاضیخان و شرح المشکوة للشیخ
عبد الحق الدهلوی و بخیال فقیر می گذرد که بنای این اختلاف حصول طهارت است یعنی در این همین
اختلافات بهر اختلاف که طهارت اینها متیقن شود همان مدت حبس است یا بنایش ثبوت ضرورت است
بحکم مسئله اصولیه الضرورات تبیح المحظورات یعنی چندانکه ضرورت شدید برای ذبح اینها خواهد شد
در همین صورت کمتر مدتها حبس از این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چندانکه ضرورت شدید نخواهد شد
احتیاطاً اکثر مدتها حبس از این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سگ که میش یا بز جماع کرد و بچه پیدا شد
که سرش مثل سگ است و باقی اعضا سوای سر مشابه به بز اند پس پیش آن دانه و گوشت

پیش نهاده شوند اگر دانه نخورد معلوم باشد که سگ است لهذا حلال نخواهد شد و اگر دانه خورد پس حلال شود تا
گوشت آن برای سر مرش افگنده شود و اگر هر دو را خورد پس آنرا خواهند برد و اگر آواز مثل آواز سگ دهد معلوم شود
که آن سگ است چیزی ازان خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس پیش افگنده شود و دیگر
سرهای گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز داده و بر وی پیش آب نهاده شود و اگر از زبان نوشید
معلوم شد که سگ است حرام شود و اگر از دهان نوشد معلوم شود که بز است حلال شود و راهی دیگر هر دو
بنابر نوشیدن مع شرائط ذبح ذبح نموده شود و اگر ازان کرش یعنی شکنبه که بهندی آنرا اوجهری گویند برآید
حلال باشد و اجزای بز است سوای سر خورده شود و اگر ازان امعا یعنی روده ها که بهندی آنها را انتڑی گویند
برآید ظاهر شود که سگ است خورده نشود کما فی فتاوی قاضی خان الکلب اذا نزا علی الشاة فولدت ولدا
رأسه رأس الکلب وما سوی الرأس من الاعضاء یشبه الشاة قالوا یقدم العلف واللحم فان لم یتناول العلف
لا یؤکل لانه کلب وان تناول العلف لم یتناول اللحم یرمی رأسه ویؤکل ما سوی الرأس من اللحم وان ذبح وان
تناولهما جمیعا یضرب ان نبح لا یؤکل شیء منه لانه کلب وان ثغا یرمی رأسه ویؤکل ما سوی الرأس فان
اتی بالصوتین جمیعا یذبح فان خرج منه الکرش یؤکل ما سوی الرأس وان خرج منه الامعاء لا یؤکل منه شیء
لانه کلب انتهی و فی العالمکیریة هکذا و همچنین اگر بزیچه بصورت سگ زاید امتحانش بطور مذکور کرده شود
کما فی جواهر الاخلاطی شاة ولدت ولدا بصورة الکلب فاشکل امره فان صاح مثل الکلب لا یؤکل وان صاح مثل الشاة یؤکل وان
صاح مثلهما یوضع الماء بین یدیه ان شرب باللسان لا یؤکل لانه کلب ان شرب بالفم یؤکل لانه شاة وان شرب بهما
جمیعا یوضع التبن واللحم قبله ان اکل التبن یؤکل وان اکل اللحم لا یؤکل وان اکلهما جمیعا یذبح ان خرج الامعاء لا یؤکل
وان خرج الکرش یؤکل انتهی و هکذا فی العالمکیریة و گینڈا که آنرا بفارسی کرگدن و بعربی حریش بفتح جیم
و کرگدن و کرکند بفتح کاف و فتح میم و هرمیس بکسر میم و هرمیس بکسر ها گویند و ان جانوریست که یک استخوان دراز بطور
شاخ بر پیشانی دارد و چشمهایش نهایت خرد و سرخ می باشد و از فیل و ... و از پوستش ...

که چرم آن بغایت سخت است و کمتر حیوانی با وی مقاومت تواند کرد و در برهان قاطع مذکور است کرگدن بفتح
اول و کاف فارسی و دال ابجد جانوری باشد شبیه بگاومیش و بر سر بینی شاخ دارد گویند بچهٔ آن در شکم مادر
بیست سال می‌ماند و بعد از یکسال سر از فرج مادر بیرون می‌آرد و گیاه می‌خورد و باز بدرون میرود تا چهار سال بعد از آن
بیرون آید و می‌گریزد و حکمت در آنست که زبان مادر او بسیار درشت است و بچه در نهایت نازک تا لیسیدن مادر او
پوستش پاره شود انتهی و هکذا قال صاحب حیوة الحیوان حکمش اینکه حلال است نزد امام ابوحنیفه رح و ابو یوسف
رح چه آن مانند گاومیش است و نیز بجهت آنکه چیزی حرام نمی‌خورد بلکه گیاه می‌خورد و نزد امام محمد رح
حرام است بجهت مشابهت آن با فیل کما فی منتخب المسیر نقلا عن الذخیرة اکل الحریش حلال عند الامام و ابی یوسف لانه کالجاموس
البری فلا فالمحمد رح لانه کالفیل انتهی و فی جواهر الاخلاطی یحل اکل الحریش لان علیا رض کان جالسا
تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء الحریش واراد ان یضرب علیا فاخذ علی کرم الله وجهه وضربه علی الارض
وذبحه قال کلوه فانه من صید الارض فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام ما قال
علی صحیح والحریش دابة له مخالب کمخالب الاسد ولها قرن فی هامتها ویسمیها الناس کرگدن کذا فی سراج اللغة
انتهی مردم که آنرا عرب انسان میگویند حرام است بجهت شرف و کرامت کما فی حیوة الحیوان انه سئل اللیث
ابن سعد عن اکله فقال لا یوکل انتهی و نسناس در قصص الانبیاء مذکور است که نسناس نوعی از حیوان است که
شکل انسان دارند اما ناطق نیستند و مردم با آنها وطی می‌کنند و از آنها فرزند آید و در حماقت و بلاهت ضرب
المثل شعرا است چنانکه مولوی عبدالرحمن جامی در سبحة الابرار می‌فرماید مع سبحه ناسخ نسناسی فی
رسالة تعلیق الشعراء حرام است بهمه سبب انتهی و براق که آن مرکبی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
در شب معراج بر آن سوار شده بودند و بتصدیق جناب شان وقت نشر بر سر قبر هر یک از انام مردم یک یک براق خواهد رسید اکنون
که از خر خرد و از استر بزرگ بود و ما فی المنتخب و آن گر ممکن الوجود باشد و بدست آید حکمش مانند حکم استر است کما فی حیوة الحیوان الا ان
حکمه حکم البغل انتهی چونکه نوبت بیان باینجا رسید حالا بنابر تسهیل جمع احکام حیوانات مندرجه فصل هذا نوشته شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم
باگھ	شیر	اسد	حرام
بھیڑیا	گرگ	ذئب	حرام
چھنڈار	[illegible]	×	حرام
تیندوا	پلنگ	نمر	حرام
چیتا	یوزہ	فہد	حرام
لومڑی	روباہ	ثعلب	حرام
بجو	کفتار	ضبع	حرام خلافاً للشافعی رح
بلی	گربہ	سنور	حرام
کتا	سگ	کلب	حرام
×	×	سنجاب حیوانیست بزرگ از موش در ترکستان بہم میرسد و تفصیل آن قد سبق	حرام
×	×	سمور حیوان بهتر پوستہا است در ترکستان بہم میرسد و تفصیل قد مر	حرام
×	دلہ	دلق	حرام
ریچھ	خرس	دب	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
بندر	بوزنہ	قرد	حرام
لنگور	بوزنانہ	×	حرام
سکٹنی	گنہ	تُنشل	حرام
گیدر	شغال	ابن آوی	حرام خلافاً للامام الشافعی رح
×	جند باو ستر	×	حرام
لکڑبگھا بچہ ایست از گرگ نر و کفتار مادہ پیدا	×	عسبار و سمع	حرام
×	×	[illegible] بچہ ایست از روباہ و گرگ	حرام
×	×	نمس موش و مار را شکار میکند	حرام
اونٹ گاو پلنگ	شتر گاو پلنگ	زرافہ	مختلف فیہ [illegible] ازان [illegible]
نیولہ	راسو	ابن عرس	حرام
گھونس	موش دشتی	یربوع	حرام خلافاً للامام الشافعی رح
گلہری	موش نخلہ	فارة النخل	حرام
سیاگوش	الیفو	تفہ	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سؤر	خوک	خنزیر	حرام
ہاتھی	پیل	فیل	حرام
گدہا	خرخانگی	حمار اہلی	حرام خلافا للامام مالک
خچر	استر	بغل	حرام
گدہا جنگلی	گورخر	حمار وحشی	حلال
گھوڑا	اسپ	فرس	مکروہ تحریمی
کہرہا	خرگوش	ارنب	حلال
اونٹ وحشی	[illegible]	[illegible]	حلال
اونٹ	شتر	ابل	حلال
گائے	گاؤ	بقر	حلال
بیل	نرگاو	بقر	حلال
بکرے	بز	عنز	حلال
ہرن	آہو	ظبی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سرگائی	گاو کوہی	مہا	حلال
بارہ سنگا	گوزن	ایل	حلال
بکری پہاڑی	بز کوہی	وعل	حلال
بھیڑ	میش	ضان	حلال
دنبہ	ایضا	کبش	حلال
مینڈھا	میش نر	کبش	حلال
بھینسا	گاومیش	جاموس	حلال
× بز و گاو و شتر کہ بجز نجاست چیزی نخورند		جلالہ	مکروہ تحریمی
× بچہ میان سگ و بز پیدا شد اگر سر مشابہ بسر سگ و باقی اعضا باعضا بز		ذبح باید کرد اگر شکنبہ آید حلال و اگر رودہ باشد حرام	
گینڈا	کرگدن	حریش	حلال
[illegible]	مردم	انسان	حرام
×	نسناس	×	حرام
×	×	براق	مکروہ تحریمی

فصل دوم در احوال پرندها حلال نیست خوردن گوشت پرندها که پنجه دارند و از پنجه خود شکار
سازند مانند چرغ که آن جانوری است شکاری سیاه چشم معروف و بتازی آنرا صقر بفتح صاد مهمله
و بهندی چرغ می نامند و باز بفتح [illegible] و آن طایری است که [illegible] دیگر [illegible] بدن [illegible] باشه است
و باز و باشه خفیف دار کذا فی حیوة الحیوان عربی آن باز نیز است و بهمین در هندی [illegible] کرگس که آنرا
بهندی گده و بعربی النسر بفتح نون و سکون سین گویند و آن مرغ مردارخوار باشد و عمر وی تا
[illegible] بعضی گفته اند هزار سال عمرش می باشد و دشمن شپره و موذی آن است و عقاب بضم
عین که آن مرغی است شکاری معروف و بفارسی آنرا الُه بضم همزه و فتح لام گویند و بعضی لام
مشدد می خوانند و گفته اند که آن از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عطر
بدماغش رسد بمیرد و چون بچه اش از بیضه برآید آنرا برابر آفتاب نماید اگر با آفتاب نظر توان کرد از آنکه نگاه دارد
و الا از بلندی فرو افکند تا هلاک شود و گویند پرش بر تیر نکنند و موشش اللقوه همی گویند بچه
کج بودن دهانش و لقوه عبارت است از مرضی که در آن روی مردم از جانب بجانب کج می شود و [illegible]
باشد که همین لغت فارسی است و در هندی [illegible] و آن جانوری است شکاری [illegible] چشم کوچک تر از باز باشد
بعربی آنرا باشق بفتح شین خوانند و بغاث بحرکات ثلثه و آن مرغی است تیره رنگ مردارخوار
[illegible] و ضعیف باشد گنجشک ها را شکار نسازد و شاهین که آن مرغی است سیاه چشم معروف کذا فی السراجیه

لا یحل اکل ذی مخلب من الطیر کالصقر والبازی والنسر والعقاب والباشق والبغاث والشاهین انتهی
و حداءه بکسر حاء مهمله و فتح دال مهمله و همزه و تا در آخرش [illegible] شکاری [illegible] جیفه خوار است و [illegible]
[illegible] و بیضه [illegible] و گاهی [illegible] و در طبعش داخل است که در طیران توقف می نماید و این [illegible]
حاصل نیست کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی غلیواژ و غلیواج و بهندی چیل می گویند مشهور است که سالی
ماده و سالی نر شود و این نیز داخل در حکم مذکور است کذا فی جامع الرموز والبرجندی و العالمگیریه

در مجمع البرکات و قفص بفتح قاف که آن از پرنده های جوارح خرد تر است و گنجشکها را شکار کند و بیشتر
باشه می شود مگر از آن خرد می باشد حرام است کما فی حیوة الحیوان القفص هو اصغر الجوارح نفسا یسمی
العصفور و هو یشبه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه یحرم اکله بجمیع انواعه لنهیه صلی الله علیه وسلم عن
اکل کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیور رواه مسلم عن میمون ابن مهران عن ابن عباس رضی الله عنهما
و بهذا قال اکثر اهل العلم انتهی و شره که آن پرنده است معروف مشابه شاهین کبوتر را شکار کند
لهذا حرام است و عنقا بفتح عین مهمله که آن پرنده است معروف در طیور اعظم بحسب جثه بود و قابل
شکار ساخت و از قدیم میان مردم بود و پس مردمان از آن اذیت یافتند چنانچه در وقت حضرت حنظله نبی
صلوة الله علیه بسبب دعا ایشان معدوم گشت کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی سیمرغ گویند در
شرح مقامات حریری وجه تسمیه اش بسیمرغ مذکور است که هر یک از عنقا بمنزله سی مرغ است و در
آنرا بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عنقا قوی هیکل و پادشاه طیور است چنانکه
چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و باقی بدیگر حیوانات گذارد و چنانچه صفت پادشاه است و هزار
و هفتصد سال عمر کند و بعد از سه صد سال بیضه نهد و در بیست و پنج سال بچه از بیضه برآید و در بعض
کتب بنظر آمده که عنقا هر حیوانی را از وحوش و طیور که یافتی صید کردی روزی طعمه نیافت
تا اینکه طفلی را برداشته برد و روز دیگر زنی صاحب فرزند صغیر را میان بالهای خود گرفته
برد اهل آن دیار در رنج شده شکایت نزد حضرت حنظله بن صفوان پیغمبر خود بردند ایشان دعا کردند
که خدایا نسل این قطع کن آخر الامر صاعقه آنرا فرو گرفت و بسوخت فقط و چونکه آن شکاری است
و دعای رسول علیه السلام تا قیام قیامت باقی خواهد ماند لهذا عنقا در وقت وجود شرعا حرام خواهد شد
و شکره که این لغت فارسی است و هندی ... و آنرا بفارسی ... گویند و آن نوعی است شکاری معروف
از جنس باشه لکن از آن کوچک تر بود و در حرمتش شکی نیست و لقوه اگرچه بفارسی ... گاو ... گنجشک و بعربی ...

سیاه و سفید است نمی باشد کذا فی البرجندی حلال نیست مکروه تحریمی است و آنرا بعربی ابقع گویند
کما فی الهدایة ولا یوکل الابقع الذی یاکل الجیف انتهی و فی شرح ابی المکارم ولا الابقع الذی یاکل الجیف
لاکله الجیف و لانه ذو مخلب من السباع انتهی و کذا فی جامع الرموز و فی البرجندی شرح مختصر الوقایة لانه
باکلها صار کسباع الطیر انتهی و فی الدر المختار لانه ملحق بالخبائث و الخبیث ما یستخبثه الطباع السلیمة
انتهی و فی العنایة انه مکروه انتهی کذا فی المحیط و زاغی که دانه هم خورد و ناپاکی هم خورد نزد امام ابو حنیفه
رح حلال است بلا کراهة و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رح مکروه است و فتوی بر قول ابو حنیفه است و فی
العنایة و نوع یخلط یاکل الحب مرة و الجیف اخری و هو غیر مکروه عند ابی حنیفة و مکروه عند ابی یوسف
انتهی و فی السراجیة و قال صاحباه یکره انتهی و فی السراج المنیر و الغراب الذی یاکل الجیف و الحب یوکل علی
الاصح و هو المختار انتهی و فی جامع الرموز و الاول اصح کما فی الخزانة و غیرها انتهی و فی العینی و الاول
اصح انتهی و فی العالمگیریة عن ابی حنیفه رح انه لا باس باکله و هو الصحیح علی قیاس الدجاجة کذا فی المبسوط انتهی
و فی خزانة المفتین یوکل علی الاصح انتهی و زاغ صحرائی که سیاه و فربه و بسیار پر باشد و آن در صحرا می ماند
و در آبادی کمتر آید و آنرا بعربی غداف بضم غین معجمه و بفارسی کلاغ می نامند حلال نیست کما فی الهدایة
و کذا الغداف انتهی و خوردن عقعق سیاه و سفید که از جنس زاغ است دم او دراز می باشد و آواز وی بلفظ
عق عق بود و بعربی آنرا عقعق و بفارسی آنرا عکه و بهندی آنرا مهوکه گویند نزد امام ابو حنیفه رح مضائقه
ندارد و مکروه نیست چه آن نجاست و دانه هر دو جمع کرده پس مشابه ماکیان گردید و نزد امام ابو یوسف رح مکروه است
چه آن اکثر ناپاکی را می خورد و دیگر فتوی بر قول امام ابو حنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابو حنیفة رح لا باس
باکل العقعق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة و عن ابی یوسف رح انه یکره لان غالب اکله الجیف انتهی و فی
الزیلعی و الاول اصح انتهی و فی العنایة و ما یخلط کالدجاج و العقعق فلا باس باکله عند ابی حنیفة و هو الاصح
لان النبی صلی الله علیه و سلم اکل الدجاجة و هی مما یخلط انتهی و فی فتاوی قاضیخان و عن ابی یوسف انه قال

قال سألت ابا حنيفة رح عن العقعق فقال لا باس فقلت انه ياكل النجاسات فقال انه يخلط النجاسة بشيء آخر
فكان الاصل عنده ان ما يخلط النجاسة بشيء آخر كالدجاج لا باس وقال ابو يوسف يكره العقعق كما يكره
الدجاجة المخلاة انتهى هكذا في جامع الرموز ومجمع البركات والبرجندي شرح الالياس والعالمگيرية
وفي الشمني وحل العقعق عند ابي حنيفة رح لانه ياكل الحب والجيف فاشبه الدجاج في كله الحب والنجاسة وقال
ابو يوسف يكره لان غالب اكله النجاسة انتهى وحجل بفتحتين كه آنرا بفارسي كبك گويند
گويند مرغيست بقدر ماكيان منقار و هر دو پا سرخ دارد و آن دو قسم اند يكي را رنگ زرد است
و دوم را رنگ سرخ كذا في منتخب البرهان في حيوة الحيوان و در هندي آنرا چكور گويند و در حلت
آن شبهه نيست في حيوة الحيوان اكلها حلال اتفاقا انتهى و شهبر كه بفارسي آنرا شهرو بكسر تا و
آنرا شهوج گويند و آن پرنده ايست مشابه به كلنگ لاكن از آن كوچك تر و زرد و بازو دم آن
سياه و سفيد رنگ مي باشد و در حلت آن شبهه نيست كما في حيوة الحيوان الشهوج حكمه الحل انتهى
ولال كه آن نوعي است از مرغان خوش آواز بمقدار گنجشك پاي سرخ و نقطه هاي سفيد و سياه بر آن
و بغايت خوش آواز و جنگ آور از عجايب تماشاست و بفارسي آنرا سرخ گويند و ماده آنرا منيا
بضم ميم گويند و در حلت آن شبهه نيست و على هذا القياس در حلت چرز كه بكسر جيم پارسي آن پرنده ايست
بقدر گنجشك بال آن سياه تا شكي نيست و نيل كنهته كه آن مرغي است بمقدار فاخته و آنرا بعضي شقراق
بكسر شين و بفارسي شبرك گويند و آن سبز رنگ بسرخي آميخته باشد و تاجي هم بر سر دارد مانند هدهد
كذا في البرهان حلال است و هما كه لغت فارسي است و دراز و در هندي مستعمل و آنرا استخوان
ربا نيز گويند و آن مرغي است بزرگ مانند كرگس و استخوان خورد و مشهور است كه بر هر كه سايه اندازد و
پادشاه شود و بعضي آنرا الج بضم يا و بفتح لام گويند كذا في نفائس اللغات و آن حرام است كما في لسان
بعض الشعراء و مرعد بضم ميم و فتح را و عين مهمله پرنده ايست خوب رنگ نيك منظر مشابه در حلت آن

شکی نیست کما فی حیوة الحیوان المرغة حکمها حل الاکل انتهی و تدری که آنرا بفارسی ملخ و بعربی جراد
بفتح جیم و قمّل بضم قاف و تشدید میم می نامند بغیر ذبح حلال است در نزد تمام ما لکن نزد مالک حلال نیست
مگر باینطور که ببرد گیرنده آن سرش را و بریان نماید آنرا پس حلال شود و چون شکار خشکی است پس حال آن
مثل حال دیگر حیوانات بری است که بدون قتل حلال نشوند و دلیل ما قول او علیه السلام است که احمد و ابن ماجه
و دارقطنی از ابن عمر رض روایت می کنند احلت لنا میتتان و دمان اما المیتتان فالسمک والجراد و اما الدمان
فالکبد والطحال پس ازین حدیث معلوم شد که جراد اگرچه خود بخود بمیرد تاهم حلال است و پرسیده شد
امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه از جراد فمرده بخورد آنرا تمام آنرا کما فی الوقایة و حل الجراد انتهی
و فی الهدایة ولا باس باکل الجراد بلا ذکوة وقال مالک لا یحل الجراد الا ان یقطع الآخذ راسه
ویشویه لانه صید البر فلا یحل الا بالقتل کما فی سائره والحجة علیه ما رویناه وسئل علی رضی الله عنه
عن الجراد فقال کله کله وهذا عُدّ من فصاحته ودل علی اباحته وان ماتت حتف انفه انتهی و فی الکفایة فان
قیل هذا الخبر یخالف لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة قلنا هذا الخبر مشهور و موید بالاجماع فیجوز تخصیص الکتاب
به انتهی و زنبور بضم زاء معجمه که بهندی آنرا بهر و بفارسی آنرا کبت گویند و آن جانوریست پردار
که در نیش آن زهر است و آن بجهت موذی بودن نیش حرام است کذا فی الهدایة و زنبور که در آن
روح نباشد حلال است کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة قال قاضیخان لا باس بدود الزنبور قبل
نفخ الروح فیه لان ما لا روح له لا یسمی میتة انتهی و هکذا فی جامع الرموز والعالمگیریة ناقلا
من الظهیریة و خزانة المفتین والبزازیة والسراج المنیر و حوصل بفتح حاء مهمله که آن مرغی است بزرگ سفید
عظیم از بط و بسیار خوار باشد و ماهی می خورد و جمعش حواصل است و در حلت آن شبهه نیست
کما فی حیوة الحیوان الحوصل حکمه الحل انتهی و قراع بفتح قاف و تشدید راء و بهندی آنرا کهتوا
کوبیا و آن مرغی است که نول خود را بر شاخهای درخت میزند و سوراخ می کند و آن حلال است

حلال است و ہدہد بضم ہر دو ہا و سکون دال ہمین لغت در ہندی مستعمل و آنرا بفارسی پوپک گویند
و آن مرغی است سلیمانی کوچک و بر سر تاج دارد حلال است بدون کراہت کما فی القنیۃ ناقلا من
واقعات الناطفی لا باس باکل الہدہد انتہی وہکذا فی جامع الرموز والعالمگیریۃ والسراجیۃ والبزازیۃ
و دعاس بفتح دال که آنرا دقیس نیز گویند و آن پرنده است کوتاه از صرد و سیاه و سفید
طوق دار و منقار سخت دارد و در حلت آن شبہہ نیست کما فی حیوۃ الحیوان الدعاس الطائر الصغیر من
انواع العصافیر اصغر من الصرد مطوقا بسواد و بیاض شدید المنقار حکمہ الحل لانہ من انواع العصافیر
انتہی و پرندہا یکه از پنجه خود ہا شکار نمی سازند بعض ازانہا انس آدم می گیرند مانند ماکیان بہمہ
اقسام که عرب آنرا دجاجه گویند و بط که ہندی آن بطخ است و آن مرغی است سفید که آنرا در خانہا
پرورند و بعض ازانہا وحشی می شوند مانند کبوتر که آنرا بعربی حمام بفتح حاء مہملہ و بفارسی کفتر گویند
و گنجشک که اہل ہند آنرا چڑیا و عرب آنرا عصفور بضم عین می نامند و آن مرغی است کوچک در خانہا
آشیان بندد و مغز سر آن قوت باہ دہد و قبج بضم قاف که آنرا بفارسی کبک غیر دری گویند و آن
مشہور است و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ می گویند آن پرنده است کبود رنگ دراز گردن که آنرا شکار
کنند و خورند و پرہا نیز و آنرا بر سر زنند کذا فی البرہان پس مانند اینہا این ہمہ حلال اند باجماع کما فی
مجمع البرکات و ما لا مخلب له من الطیر فالمستانس منه کالدجاج والبط والمتوحش منه کالحمام والعصافیر والقبج
والکرکی و نحوہا حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریۃ ناقلا عن البدائع انتہی و روی البخاری و مسلم
عن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنه قال رایت رسول اللہ صلعم یاکل لحم الدجاج انتہی کذا فی المشکوۃ
و در قاموس است که دجاج را اطلاق می کنند بر نر و ماده و خرق بضم خاء معجمه و تشدید راء مہملہ
که آن از قسم عصافیر است لہذا حلال است کذا فی حیوۃ الحیوان و سلوی بفتح سین که آنرا سمانی بضم
سین نیز گویند و آن مرغی است سفید شبیہ به تیہو لکن از آن کلان تر و آنرا بفارسی ورتیج بفتح

داو وبهندی کوا گویند وآن بر بنی اسرائیل از آسمان نازل می شد حلال است کما فی حیوة الحیوان السلوی
یحل اکله بالاجماع انتهی وشحرور که آن پرنده ایست سیاه و بزرگ از گنجشک می باشد حلال است کما فی
حیوة الحیوان الشحرور حکمه کالعصفور انتهی وشقفتین بکسر شین لفظ یونانی و بعضی آنرا بیام بفتح یای
مثناة تحتانی و بفارسی بوتیمار و بهندی بگلا خوانند وآن پرنده ایست دراز گردن که بر کنار آب
می باشد و ماهیان را می خورد و از کلنگ کوچک تر وآن حلال است کما فی حیوة الحیوان الشقفتین حکمه الحل بالاجماع
انتهی و صعوه بفتح صاد که آن مرغی است کوچک سرخ سینه بقدر گنجشک وآن خطهای سیاه
بر پشت دارد و دم خود را بر زمین می زند و بهندی آن ممولا و فارسی آن سنگانه و مرغ فلا
سر گویند وآن حلال است چه آن از قسم عصافیر است کما فی حیوة الحیوان الصعوة حکمها کالعصافیر
انتهی و چندول که آنرا بفارسی چکاوک و بعضی قبره بضم قاف و تشدید بای موحده گویند و آن
مرغی است از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش آواز و تاج بر سر دارد کذا فی نفائس اللغات و در حلت آن
شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان حکمها حل الاکل انتهی و مرغابی که آنرا بعضی اوز بکسر الف و تشدید
واو مع فتحتین و بفارسی باغ گویند وآن مرغی است سفید و سیه فام بقدر ماکیان وآن حلال است کذا فی
فتاوی قاضی خان و غواص بفتح غین و تشدید واو و نورس بفتح نون که آن مرغابی است بقدر کبوتر
دریا اندکی کلان از آن و نورس در هوا می پرد و غواص بر سر چشمها می نشیند و هر دو خود را در آب
انداخته ماهی بر می آرند و بهندی آنها پنڈبی است و آنها حلال اند و بلبل بضم هر دو با که
آن لغت عربی است و در هندی مستعمل و آن معروف است که هزار دستان است و آنرا عندلیب
نیز گویند از اقسام گنجشک است لهذا حلال است کما فی حیوة الحیوان العندلیب حکمه حل الاکل لانه من الطیبات
انتهی و تم که پرنده ایست مانند مرغابی و گردنش از گردن مرغابی طویل می باشد حلال است کما فی
حیوة الحیوان التم طائر کبیر و عنقه اطول من عنق الاوز حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و نقار بضم نون

بضم نون که آن پرنده ایست از قسم گنجشک نهایت کوتاه می باشد حلال است و دجاجه مرده که از شکم
دجاجه بعد ذبح بیرون آید حلال است اعم از آنکه پوست آن سخت شده باشد یا نه کما فی مجمع البرکات
الدجاجة المیتة اذا خرجت من بطنها تؤکل عندنا سواء اشتد قشرها او لم یشتد قشرها کذا فی فتاوی
قاضیخان انتهی و حمره بضم حاء مهمله و تشدید میم و راء مهمله قسمی است از پرندها مانند گنجشک و آن
حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الحمرة بضم الحاء و تشدید المیم و بالراء المهملة ضرب من الطیر کالعصفور
الحکم الحل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و رهدنة بفتح راء مهمله که آن پرنده ایست در مکه
معظمه خصوصا در مسجد الحرام بسیار می باشد و مشابهه به گنجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما فی
حیوة الحیوان الرهدنة بفتح الراء طائر و هو کثیر بمکة خصوصا بالمسجد الحرام یشبه العصافیر انتهی
و صرحان بضم صاد مهمله که آن پرنده ایست معروف نزد عرب حلال است کذا فی حیوة الحیوان و طاؤس
بضم میم که آن مرغی است مشهور و عرب آنرا طاؤس و اهل فارس آنرا فیا بکسر فا گویند حلال است
بدون کراهة و نزد شعبی مکروه است و اکثر فقهاء فتوی بقول اول داده اند اگرچه بعض طرف
قول ثانی هم رفته اند کما فی التهذیب شرح القدوری و لا باس باکل الطاؤس انتهی و فی مجمع البرکات
و لا باس باکل الطاؤس و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی کذا فی الحماديه انتهی و فی
السراج المنیر و لا باس باکل الطاؤس و به یفتی انتهی و فی المضمرات و عن الشعبی یکره اشد الکراهة
انتهی و فی جواهر الاخلاطی و لا باس باکل الطاؤس و قیل یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی انتهی و خوردن
بیضه طاؤس درست است و نزد شعبی مکروه است کذا فی التهذیب شرح القدوری و تنوط بفتح تا
مثناة فوقانیه و نون و تشدید واو و ضم آن که آنرا صاعر نیز گویند و آن پرنده ایست و تکیه شب
می شود از گوشها می خانه خود و می آید و گرد آن و ران می نماید تا صبح او را قرار نمی ... و ... ماند
آن بیاد و فارسی ... است و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان التنوط فی الکفایة ... [illegible]

وفتح النون وضم الواو المشددة وهو طائر ولا یزال اذا اقبل علیه اللیل متعلق من رجلیه [illegible] ویدور [illegible]

ولا یاخذه القرار الی الصبح خوفا علی نفسه وحکمه یحل لانه نوع من العصافیر انتهی و ضریس بضم ضاد معجمه

وفتح راء مهمله که آن پرنده ایست سرخ و منقارش رقیق باشد و در دم آن نقطه سفید می باشد و این

حلال است کما فی حیوة الحیوان الضریس حکمه یحل انتهی و بزا پرنده ایست که اکثر بر کناره دریا نشیند

وگاهی بر درخت هم و منقاری دراز دارد و رنگش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفارسی

آنرا بزک گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و عربی زرق و در هندی

مستعمل است کذا فی نفائس اللغات و نر و ماده اش را در هندی چکوی چکوا نیز گویند و عرب آنرا

نحام بضم نون گویند و آن مرغی است که نر آن در شب از ماده جدا می ماند و یکی دیگری را می بیند

و آواز می کند و هر یکی جانب آواز دیگری میرود و همه شب بیقرار می ماند و آن حلال است کما فی حیوة

الحیوان النحام یحل اکله لانه من الطیبات و لان النبی صلعم اکله انتهی و قطا بفتح قاف که آن مرغی است سنگ

خوار و آن حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان و حکمه یحل بالاجماع لانه من الحمام انتهی و ققنس که آن

پرنده ایست هیزم ها را جمع سازد و بر آن بنشیند و بال خود را بجنباند و خود میزند تا اینکه آتش از آن

پیدا می شود و هیزم ها بشعله می در آیند و آن هر دو نر و ماده در آن محترق می شوند و خاکستر

می گردند و دیگر بر این خاکستر آب باران افتد کرمی از آن پیدا می شود و آنرا پرها روئیده و پرندگی می نماید

و آنهم همچون کار می کند تا اینکه می میرد و کذا قال القزوینی و صحیح حکمش دیده نشد و ققنس مرغی

است بغایت سفید و منقارش دراز دارد و در آن سوراخهای بسیار و چون از تحصیل قوت عاجز گردد

خس و خاشاک آن قدر جمع کند که خود میان آن نشیند و سرائیدن آغاز کند و مرغان بسیار گرد او

گرد شوند [illegible] و آن بال بر هم زند و هم بر هم زدن نماید و از حرکت بال آتش حادث شود و

و در آن خاشاک [illegible] در میان آن سوخته شود و بر آن خاک رطوبت و هیجی جمع شود و از آن

و از آن بچه قفنس می زاید و این حرام است بمذهب حنفی و شافعی هکذا فی رسالة بعض الشعراء و دُرّاج
بفتح ... دال مهمله که آنرا بفارسی کبک دری گویند و آن از طاؤس برگ تر است حلال است
بلاشبهه و خفاش بضم خاء معجمه و تشدید فا که آنرا بفارسی شپره و بهندی چمگادر گویند حرام است
بجهة بودنش صاحب دندان پیش [ناب] سبع شد و سبع اهم است جوارح طیور و جوارح بهائم را اکثر استعمال
در جوارح بهائم است کذا فی البرجندی و فی فتاوی قاضی خان لا یوکل الخفاش لانه ذو ناب انتهی
و نزد بعضی حلال است کما فی جامع الرموز ولا باس بالیسیر من مخلب کالخفاش فی روایة کما فی
المحیط انتهی و فی البرجندی و ذکر فی المحیط ان فی الخفاش اختلاف المشائخ انتهی و فی الکفایة و اما
الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه یوکل و فی بعضها انه لا یوکل انتهی و هکذا فی العالمگیریة و
شرح المختصر و الدر المختار و فی البزازیة و لا یوکل الخفاش لانه ذو ناب انتهی و فی حیوة الحیوان
یحرم اکله لما رواه ابو الحویرث مرسلا ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن قتله و سئل عنه الامام احمد
فقال و من یاکله قال النخعی کل الطیر حلال الا الخفاش قطعا انتهی و در نفائس اللغات آمده و مشهور است
که حضرت عیسی علیه السلام بصورت شپره مرغی از گل ساخت و نفخ بر آن فرمود و آنرا فراموش کرد و بحکم
الهی آن صورت جان یافت و بپرید و از نظر غائب شد و جان حق تعالی از قدرت کامله خود شبیه آنرا
دریافت انتهی و تذرج که آن پرنده ایست مانند تیتر و در زمین نرم مکان خود می گیرد و در
خراسان و غیره و یار فارس می شود و فارسی آن تذرو است حلال است کما فی حیوة الحیوان
التذرج طائر کالدراج یتخذ داره فی التراب اللین یکون بارض خراسان و غیرها من بلاد فارس
لحمه الحل لعدم استخباثه انتهی و دُرّاج بضم دال مهمله و تشدید راء مهمله که آنرا بهندی تیتر و بفارسی
... گویند و آن مرغی است کوچک تر از کبک شبیه بآن و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان حکمه
لحمها الحل انتهی و دیلم بفتح دال نر تیتر را گویند ... مانند ... تیتر است کما فی حیوة الحیوان ...

که آن مرغی است کوچک پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و منقارش سیاه و در سقف خانه ها
و مسجد ها آشیانه بندد و بفارسی آنرا پرستوک و پرستک و فرشتوک و فراشتوک و بعربی خطاف
بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله گویند و لقلاق بفتح لام که آن مرغی است معروف که گردن
دراز و منقار دراز دارد و بهندی آنرا لگلگ گویند و آوازش لقلق می شود و آن جانوریست
بلند پرواز و در جثه چون کلنگ و در ایامی آن قدری سپید باشد و این هر دو حلال اند بلا کراهة
کما فی السراجیة ولا باس باکل الخطاف واللقلاق انتهی وهکذا فی جامع الرموز و کلنگ که آن پرنده
ایست معروف و عرب آنرا قلولی می نامند حلال است و شترمرغ که لغت فارسی است و در هندی
مستعمل و آن مرغی شبیه بشتر باشد و در زمین تهامه بسیار باشد و آن پرنده حیوانیست که
رسید پاهایش بوی شتر شود و بقوت پر و بال هر دو میدود و از هر مرغی بیضه بیشتر کند
و بیضه اش بعضی چنان بزرگ می شود که یک رطل آب بل زیاده در آن گنجد و اعراب بیضه
آنرا سوراخ کرده خالی کنند و پر آب نموده ثقبه را مسدود ساخته در زمینها که آب نباشد
دفن کنند و آن موضع را نشان نمایند تا هنگامی که آب نباشد بانجا رسند و بر آورند و بیاشامند
هکذا فی رسالة بعض الشعراء و بعضی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیث درین هر دو
برابر است و این اگرچه پنجه دارد مگر از پنجه خود شکار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز و
السراج المنیر و فی حیوة الحیوان یحل اکل النعام بالاجماع لانه من الطیبات انتهی و الو که آنرا بفارسی
جغد و بعربی البوم گویند و آن طائریست در شب طیران می نماید نه در روز و اطلاقش بر مذکر و مونث هر دو
می شود کذا فی حیوة الحیوان و آن حلال است کما فی السراج المنیر و البوم یوکل کذا فی خزانة المفتین
انتهی و فی جامع الرموز و لا باس بالبوم فی روایة عن ابی یوسف رح کما فی العتابی انتهی و فی البرجندی
والبوم یوکل کذا فی القنیة و فی الظهیریة انتهی و هکذا فی العالمگیریة و خزانة المفتین و بوده بضم

مهمله وسکون را و واو و ها در آخر کذا فی نفائس اللغات پرنده ایست مشابهه بوم مگر آن خرد تر از بوم است
حکمش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الحیوان الصدی طائر یشبه البوم الا انه اصغر منه وحکمها کالبوم انتهی
وصعوع که آن مرغی است از مرغان شب حرام است کما فی حیوة الحیوان الصعوع حکمه تحریم الاکل
علی الاصح کما صرح به فی شرح المهذب انتهی وطوطا که مرغی است معروف حلال است کما فی السراج المنیر
الطوطی الذی یقال له طوطا حلال انتهی وابو براقش که آن مرغی است رنگارنگ به رنگهای گوناگون
ولونی دیگر پیدا کند حلال است چه آن مانند گنجشک است و آنرا شرشور و بوقلمون نیز گویند کما
فی حیوة الحیوان الشرشور انه ابو البراقش حکمه حل الاکل لانه داخل فی العصافیر انتهی وکروان
بفتح کاف و راء مهمله پرنده ایست که بفارسی آنرا شواد گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان
الکروان حکمه حل الاکل بالاجماع انتهی وقمری که لغت عربی است و در اردوی هندی و فارسی مستعمل و آن
طائریست معروف طوق دار از جنس کبوتر که آواز خوش دارد و مونثش قمریه است و سودانی
که آن پرنده ایست انگور را بسیار می خورد و زرزور که آنرا بفارسی شارک گویند و آن مرغی
است سیاه رنگ و مانند طوطی سخن گوید و بهندی آن مینا است و دبسی که آن پرنده ایست کوتاه
همه حلال اند کما فی جامع الرموز ولا باس بالبیس بذی مخلب من الطیر کالقمری والسودانی
والزرزور والدبسی انتهی وهکذا فی العالمگیریة وخشفغی که آن پرنده ایست عظیم که بطرف چین
می باشد و کس او را زنده ندید و آن چنانکه بوی زهر را شم می نماید عرق میدهد و نابینا میشود کذا فی
حیوة الحیوان حلال است وحباری بضم حاء مهمله که آن طائریست مشهور سیاه و سفید بفارسی آنرا تغدری گویند مباح است
واطلاق لفظ حباری بر ذکر و انثی هر دو می شود کما فی حیوة الحیوان فی المشکوة وعن سفینة قال اکلت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم لحم حباری رواه ابو داود انتهی ترمذی هم روای این حدیث است و لقلقا بضم هر دو لام که آنرا
بعربی فاخته بکسر خاء معجمه نیز گویند و آن مرغی است صاحب طوق و آنرا در هندی و فارسی فاخته بسکون خاء می نامند

كذا في المنتخب و حيوة الحيوان و نفائس اللغات و آن حلال است كما في العالمكيرية نقلا من الظهيرية اكل العصافير لا بأس به

انتهى و هكذا في البزازية و مجمع البركات و ورشان بكسر واو كه آن مرغی است از فاخته و كبوتر متولد می شود و حلال است

بلا شبهه كما في حيوة الحيوان الورشان حكمه حل الاكل لانه من الطيبات و هو بكسر الواو يتولد من الفاختة والحمام

انتهى و انيس كه آن پرنده ايست آوازش مشابه آواز شتر و مسكنش قريب آب و آن رنگی خوش دارد و تولدش

از زاغ است و در خوردگی ادب و تربيه هم قبول می سازد و حلال است كما في حيوة الحيوان الانيس طائر يشبه بصوته

صوت الجمل و ماواه قريب الانهار والاماكن الكثيرة المياه وله لون حسن و قال ارسطو يتولد من الغراب [illegible]

في لونه و هو طائر يحب الانس و يقبل الادب والتربية في صغره و حكمه الحل لانه من الطيبات انتهى و ببغا كه پرنده ايست

زرد و آنرا طوطی كوهی گويند و اين لغت فارسیست و در هندی [illegible] گويند و بعض حرام است بجهت بودن گوشت

آن خبيث و بعضی آنرا حلال ميگويند بجهت خوردنش پاكی را و نزد آن صاحب نجيب است و نه نقل آن حكم از شارع ثابت گرديد

نهی صادر شده و نه از صاحبان سم است كما في حيوة الحيوان الببغاء يحرم اكلها على الاصح و علل ذلك بخبث لحمها

و قيل هي حلال لانها تاكل الطيبات و ليست من ذوات السموم ولا من ذوات المخلب ولا امر بقتلها ولا نهي عنه انتهى و زرياب كه اين پرنده ايست

از آدم الفت ميگيرد و تعليم را قبول ميكند و ادراك بسيار دارد و از طوطی كلان ميشود و حلال است كما في

حيوة الحيوان الزرياب حكمه حل الاكل لعدم استخباثه انتهى و سمندل بفتح سين مهمله و ميم و دال مهمله

و سكون نون مرغی است كه در هند می شود و پوستش آنرا آتش نسوزد و بفارسی آنرا سمندر و بهندی آگن

چسبر ما گويند كذا في نفائس اللغات و آن حلال است و در نزهة القلوب مسطور است كه سمندر مانند موش است

اكثر در ميان آتش باشد از پوست آن لباس سازند و چون چركين شود در آتش اندازند پاك شود و كركی

كه جمع آن كراكی است و آن طائريست مانند بط بر كنارها نشيند و شب خواب نكند حلال است

بجمع المذاهب كذا في رساله بعض الشعراء و وقتيكه بيان باينجا رسيد پس بنا بر

تسهيل بر عوام نقشه احكام حيوانات مندرجه فصل هذا نوشتم

ہندی	فارسی	عربی	حکم
جرہ	چرغ	صقر	حرام
باز	بازی	باز	حرام
گدھ	کرگس	نسر	حرام
×	اُکہ	عقاب	حرام
باشہ	[illegible]	باشق	حرام
×	×	بشاش مرغی است تیره رنگ سر دار خوار	حرام
×	×	شاہین مرغی است سیاہ چشم	حرام
چیل	غلیواز	حداۃ	حرام
×	×	فحص مرغی است مشابہہ باشہ و خرد از ان	حرام
شمہ مرغی است کبوتر را شکار می کند	×	×	حرام
	سیمرغ	عنقا	بر تقدیر وجود حرام خواہد بود
شکرہ	بیغو	×	حرام
لٹورا	شیر گنجشک	شقراق	حرام
جرہ	×	زرق	حرام
×	دوبرادران	زمج	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ترمتی	ترمتائی	×	حرام
ہڑگیلہ	×	رخم	مکروہ تحریمی
×	×	سفر برابر شاہین و پا دراز دارد در بلاد ترک بسیار	حرام
کوا	زاغ کشت	غراب الزرع	حلال
	زاغ پلید خوار	ابقع	حرام
×	زاغ مختلط	×	حلال
کوا جنگلی	کلاغ	غداف	حرام
مہوکہ	عکہ	عقعق	حلال
چکور	کبک	حجل	حلال
بٹیر	تیہو	تیہوج	حلال
لال	سرخ	احمر	حلال
چڑکوا	×	×	حلال
نیل کنٹھ	سبزک	شقراق	حلال
ہما	استخوان ربا	[illegible]	حرام
×	×	مرعہ مرغی است خوب رنگ نیک منظر	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ٹڈی	ملخ	جراد	حلال بے ذبح
بھڑ	گبت	زنبور	حرام
×	×	دود زنبور	حلال
×	×	حوصل مرغی است بزرگ سفید پای میخورد و عظیم از بط می باشد	حلال
گٹھ بھیگوا	×	قبرع	حلال
ہدہد	پوپک	ہدہد	حلال
		دعناس	حلال
مرغی	ماکیان	دجاجہ	حلال
بطخ	×	بط	حلال
کبوتر	کفتر	حمام	حلال
چڑیا	کنجشک	عصفور	حلال
×	کبک غیر دری	قبج	حلال
×	کلنگ	کرکی	حلال
[illegible]	×	خرق از قسم عصافیر است	حلال
لوا	ودیج	سلوی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
×	×	شحرور مرغی است سیاہ بزرگ از گنجشک	حلال
بگلا	بوتیمار	یمام	حلال
ممولا	سنگانہ	صعوہ	حلال
چنڈول	چکاوک	قبرہ	حلال
مرغابی	ماغ	اوز	حلال
پنڈبی	×	غواص نورس	حلال
بلبل	ہزار داستان	عندلیب	حلال
×	×	تم مرغی است مانند مرغابی	حلال
×	×	نقاز	حلال
×	×	حمّر	حلال
×	×	ریاحہ مشابہ گنجشک در مکہ بسیار	حلال
×	×	صرحان	حلال
مور	فیتا	طاؤس	حلال
بیا	کیتو	تنوّط	حلال
×	×	ضریس پرندہ ایست بدم نقطہ سفید دارد	حلال

الم

حکم	عربی	فارسی	ہندی
حلال	×	بہرک	[illegible]
حلال	نحام	سرخاب	چیلوی چلوا
حلال	قطا مرغی است سنگ خوارہ	×	×
حرام	ققنس	×	×
حلال	دُرّاج	کبک دری	×
حرام	خفاش	شپرہ	چمگادر
حلال	تذرج	تدرو	×
حلال	دُرّاج	تیہو	تیتر
حلال	خُطّاف	پرستوک	ابابیل
حلال	لقلاق		لکلک
حلال	قلوے	قاز	×
حلال	نعامہ	شتر مرغ	×
حلال	بوم	چغد	اُلّو
حلال	بوم مشابہ بہ بوم و خرد از آن	×	×
حرام	ضُوَع	[illegible]	×
حلال	طوطے	×	طوطا

حکم	عربی	فارسی	ہندی
حلال	ابو براقش	بوقلمون	×
حلال	کروان	شواد	×
حلال	قمری	×	×
حلال	سودانی	×	×
حلال	زرزور	شارک	مینا
حلال	دُبسی		×
حلال	خشنشفی		×
حلال	حباری	تغدری	×
حلال	فاختہ	فاختہ	فاختہ
حلال	ورشان	×	×
حلال	انیس	×	×
مختلف فیہ	ببغا	طوطے	×
حلال	زرباب	×	×
حلال	سمندل	سمندر	اگن چیڑیا
حلال	گوی	×	×

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که او تعالی جلشانه هزار انواع جانور
فرمود ششصد از آن بدریا و چهار صد در خشکی کذا فی حیوة الحیوان
آبی که تولد و زندگانی آن در آب باشد ورای ماهی غیر طافی که آنرا بعربی سمک
و سیم و بهندی مچهلی می گویند و جمله اقسام سمک بدون ذبح حلال اند کما فی الوقایة و حل انواع
بلا ذکوة انتهی و هکذا فی الحاویة والهدایة والسراجیة والظهیریة و غیرها من کتب الفقه و
ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد ذبح آن مباح است از برای راحت آن کذا فی حیوة الحیوان
و نزد امام مالک و امام شافعی رح هر حیوانی که در دریا است حلال است بدلیل قول او تعالی احل لکم صید البحر
که این قول مطلقا واقع شده و فرق نکرده میان شکاری و شکاری و دیگر و جهه شان اینکه
در حیوانات آبی خون نیست چه حیوانیکه صاحب خون باشد در دریا سکونت اختیار نمی کند و
خون است پس همه حیوانات آبی مشابه ماهی شدند لهذا حلال خواهند شد و ما مردم حنفیه بجز
سوای ماهی دلیل می آریم بچند وجه اول آنکه حق تعالی جلشانه فرموده و یحرم علیهم الخبائث
نیست که ورای ماهی همه ها خبیث اند یعنی طبع انسان آنها را خبیث می پندارد و کذا فی الکفایة
والشمنی و دوم آنکه منع فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دوائی که در آن ضفدع
آنرا بفارسی وزغ و غوک و چغز و بهندی مینڈک گویند انداخته شود و آن حیوانی است
آبی که در موسم برشگال شبها در [illegible] بانگ کند پس بلا شبهه ضفدع حرام شد علاوه ازین
و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان روایت می کنند که طبیبی از رسول خدا علیه السلام از انداختن
ضفدع در دوائی سوال کرد آن عالی جناب از قتل ضفدع منع فرمود منع رسول
صلی الله علیه وسلم از قتل حیوان یا از برای حرمت و عزت آن می شود مانند آدمی یا
برای حرمت اکل آن می شود مانند صرد و ضفدع محترم و معزز نیست پس

موی حرمت کلش خواهد بود کذا فی الشمنی شرح المختصر سیوم آنکه نهی فرموده آنرسول علیه السلام از بیع
سرطان که آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کینکره گویند و آن حیوانی است معروف که پشت
بزرگ و ناهموار دارد و سر ندارد و چشم آن بدوش و دهنش بر سینه و مستقیم نتواند رفت
و از نهی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلاشبهه حرام گشت کذا فی حیوة الحیوان والابیع ان جائز به
نیز جائز چهارم آنکه نهی فرموده آنرسول علیه السلام حضرت عائشه صدیقه رض را از خوردن
سوسمار وقتیکه سوال کرد عائشه صدیقه رض از آنحضرت علیه السلام از خوردنش پس بلاشبهه
این حرام گشت و تفصیلش اینکه شخصی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها سوسمار را هدیه فرستاد
آن صدیقه رضی الله عنها از رسول علیه السلام برای خوردن سوسمار سوال کرد پس نهی
فرمود رسول علیه السلام عائشه صدیقه را از خوردن سوسمار بعد از آن سائلی نزد عائشه
صدیقه آمد صدیقه خواست که بجهت او آنرا سوسمار پیش نهد و آنرسول علیه السلام صدیقه را فرمود
آیا میخورانی سائل را از آن چیزی که خود نمیخوری و این حدیث در ترمذی از روایت عبدالرحمن
موجود است و سوسمار حیوانی است دریائی مانند راسو لکن از آن بزرگتر باشد و پیه وی چون
آنرا زنان برای فربهی خورند و بر بدن مالند کذا فی البرهان و آن دو زبان دارد و در هندی
آنرا گوه می گویند و حسب نیز فی الهدایة و یکره اکل الضب لان النبی علیه السلام نهی عائشة رضی
حین سالته عن اکله انتهی و فی الکفایة حاشیة الهدایة روی عن عائشة رضی الله عنها انه اهدی
الیها ضب فدخل النبی علیه السلام فسالته عن اکله فنهاها عنه فجاء سائل و ارادت ان
تطعمه ایاه فقال علیه السلام اتطعمین ما لا تاکلین فهذا ماخذه وهو حجة علی الشافعی فی اباحته انتهی
پنجم آنکه از ابن عمر رض الله عنه مروی است که از رسول علیه السلام سوال کرده شد
از سوسمار فرمود که سوسمار را از طعام گرده نمیشمارم پس نهی بهم ذات خود را که مکروه

می پنداید آنرا پس من آنرا نه حلال میسازم و نه آنرا حرام میسازم و از ابن عباس رضی الله عنه
منقول است که خورد سوسمار آنرا رسول علیه السلام بر کراهی و در خورندگان خلیفه برحق
بالتحقیق ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه هم بودند و بالجمله این هر دو حدیث دال بر اباحت
سوسماراند و حدیث عائشه صدیقه که سابقاً مروی شده دال بر حرمت سوسمار است پس چون
معارض شدند چه باید کرد گوییم که حرام و مباح وقتیکه جمع شوند و معارض گردند در آن
صورت حرام بر مباح ترجیح خواهد یافت بکلیه اصول حنفیه که در اشباه والنظائر موجود است
اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام انتهی علاوه اینکه ما تطبیق میدهیم که اباحت سوسمار
قبل تحریم آن خواهد بود و بعد از آن حرام شد بکذا فی العنایة حاشیة الهدایة وانچه امام شافعی
وغیره استدلال بقول او تعالی احل لکم آورده‌اند جوابش آنکه صید در ین قول بمعنی اصطیاد است
و معنی آیه اینکه حلال کرده شد از برای شما شکار کردن دریا و شکی نیست که شکار کردن حیوانی
که آن حلال نیست هم جائز است و از حلت شکار کردن حلت حیوانی که شکار آن کرده شود لازم
نماید فی المشکوة وعن جابر قال غزوت جیش الخبط وأمر علینا ابو عبیدة فجعنا جوعا شدیدا
فالقی البحر حوتا میتا لم نر مثله یقال له العنبر فاکلنا منه نصف شهر فلما قدمنا ذکرنا للنبی صلی
الله علیه وسلم فقال کلوا رزقا اخرجه الله الیکم واطعمونا ان کان معکم قال فارسلنا الی رسول
الله صلی الله علیه وسلم منه فاکله متفق علیه انتهی وفی الهدایة ولا یوکل من حیوان الماء الا السمک
وقال مالک وجماعة من اهل العلم باطلاق جمیع ما فی البحر وعن الشافعی رح انه اطلق ذلک کله لقوله
تعالی احل لکم صید البحر من غیر فصل ولانه لا دم فی هذه الاشیاء اذ الدموی لا یسکن الماء
والمحرم هو الدم فاشبه السمک ولنا قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث وما سوی السمک خبیث
رسول الله صلعم عن دواء یتخذ فیه الضفدع ونهی عن بیع السرطان والصید المذکور فیما تلا محمول

مطیاد وهو مباح فیما لا یحل انتهی فی درر الحکام شرح غرر الاحکام واباحها ابن ابی

مالک والشافعی واستثنی بعض المالکیة کلب الماء وخنزیره وانسانه والخلاف فی البیع

[illegible] احد انتهی وآدم آبی که بعضی آنرا انسان الماء وبعضی جلمانس گویند نوعی از حیوانات است

که بصورت آدمی از آب متکون می شود کذا فی نفائس اللغات ورخ که در بعض جزائر بحر یافته

می شود [illegible] آمده است وگویند که از شتر بسیار بزرگ تر است ودو کوهان دارد وهیچ صید از آن

از ماهی نباید ازین جهت رخ شطرنج را بدان تشبیه کرده اند بر همه فائق وغالب آید کذا قال

بعض الشعراء رح ومکروه تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخود بمیرد وبالای آب

[illegible] سازد وآنرا عربی طافی می نامند مشتق از طفو بمعنی علو ونزد امام مالک وشافعی رح

بخوردنش مضایقه نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی احل [illegible] از موت وحیوة ودلیل ما حدیثی است

که روایت کرد آنرا ابو داؤد وابن ماجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه وسلم هر ماهی که فرو رود آنرا آب پس بخورید آنرا وآن ماهی که بیندازد آنرا آب پس بخورید

آنرا وآن ماهی که در آب بمیرد وبالای آب آید آنرا نخورید فقط وگروهی از صحابه مانند علی وابن عباس

وابن عمر وابو هریره رضی الله عنهم هم برین اند کما فی الهدایة ویکره اکل الطافی وقال مالک والشافعی

لا بأس به لاطلاق ما روینا ولنا ما روی جابر رض عن النبی صلعم انه قال ما نضب عنه الماء فکلوا وما لفظه

الماء فکلوا وما طفا فلا تاکلوا وعن جماعة من الصحابة رض مثل مذهبنا انتهی فی الکفایة وهم علی وابن

عباس وابن عمر وابو هریرة انتهی لکن شرط در حرمت طافی آنست که شکم آن بالا باشد چه اگر پشت

بالا باشد حلال است کما فی الچلبی وقد یشترط ان یکون بطنه من فوق حتی لو کان ظهره من

الی الصدور [illegible] طافی کذا فی التتمة انتهی وهکذا فی مختصر الخزانة وجامع الرموز والبرجندی

[illegible] العینی شرح الکنز والدر المختار والبزازیة واگر از قول وعلیه امام [illegible]

و در بیان ماهی میتان فالسمک یحل و اما الدیدان فالکبد والطحال بتوهم در آید که طافی هم حلال شود و چه
ماهی میت حلال است جواب هم که مراد از ماهی میت آنکه بمیرد بدون ذبح نه آنکه [illegible]
ماهی که بمیرد در آب و بالای آب آید منع فرمود رسول علیه السلام از خوردنش بقول حدیث
فلا تاکلوا انتهی کما سبق و قاعده کلیه در سمک این است که اگر بآفت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد در
بسبب تنگی مکان یا در لای آب یا در دام که آنرا بعربی شبکه گویند یا بمیرد در حظیره یعنی تالاب
و حوض و غیره باین طور که ماهی ها را دران جمع کرده باشند و آنها طاقت بیرون آمدن از حظیره ندارند
و بجهت صغیر شدن حظیره بدون شکار گرفتن ماهی از آن آسان باشد و اگر بی شکار گرفتن ماهی از آن آسان نباشد
حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمی شود و یا بمیرد بسبب خوردن چیزی که در دریا انداخته
شود پس اگر بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی دیگر یافته
شود و اگر بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة ناقلا
من الکافی والهدایة لا یباح السمک اذا مات حتف انفه للنص الوارد فی الطافی و هو ما روی جابر رض
انتهی و فی موضع آخر منه والاصل فیه انه اذا مات بآفة یحل کما اذا مات فی الجب او فی شبکة او فی حظیرة
یمکن اخذه فیها من غیر صید او باکل دواء یلقی فی الماء او وجدت فی بطن سمکة اخری و فی المحیط
عن محمد لا باس باکلها لو وجدت فی بطن کلب ماء اذا لم تتغیر انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی البنایة
لو وجد فی بطن السمکة سمکة اخری فانها تؤکل لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان قتلها طیر الماء و غیره
ان ماتت فی جب او لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان جمعها فی حظیرة لا تستطیع ان تخرج عنها
و هو یقدر علی اخذها بغیر صید و ان کان لا تؤخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لانه [illegible]
و اذا ماتت السمکة فی الشبکة و هی لا تقدر علی التخلص منها او اکل شیئا القاه فی الماء
[illegible] فذلک معلوم فلا باس باکلها انتهی و هکذا فی شرح الالیاس والکفایة و اگر در شکم طافی [illegible]

ماهی جریث [illegible] طافی چون آن ماهی دیگر یافت مرد کما فی البزازیة واذا وجد فی بطن الطافی سمکة
[illegible] یافته بخلاف الطافی انتهی وهمچنین اگر ماهی [illegible] در یا مرده یافته شود حلال است
کما فی القنیة ناقلا من المجند [illegible] سمکة بحر وجد میتة فی البحر تحل انتهی واگر ماهی اندر یا ماهی [illegible]
شود حرام است چون ظاهر شد که این ماهی خارج غلیظ ماهی دیگر شده و غلیظ حرام است کما فی مجمع البرکات
واما اذا احترقت من حر الشمس [illegible] لانها [illegible] استحالت قذرة انتهی ماهی سیاه که آنرا بعربی جریث
گویند و ماهی که بصورت مار باشد و آنرا مار ماهی می نامند و بهندی [illegible] مختلف فیه اند نزد
امام محمد حرام اند و نزد ابو حنیفه رح مباح اند باک نیست بخوردن آنها کما فی الهدایة ولا باس باکل
الجریث والمارماهی انتهی فی مجمع البرکات ولا باس باکل الجریث والمارماهی لانهما من انواع السمک
کذا فی الجوهرة النیرة انتهی هکذا فی جامع الرموز والبرجندی والعینی شرح الکنز وخزانة المفتین و
الدر المختار شرح تنویر الابصار وافردهما بالذکر للخفاء وخلاف محمد انتهی وفی الحلبی بالنقل فی المعز
عن الکرمانی جمیع السمک حلال غیر الجریث والمارماهی انتهی و در غایة البیان مذکور است که اهل تشیع
جریث را مکروه می پندارند کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام قال فی غایة البیان ان بعض
الروافض یکرهون اکل الجریث انتهی و ماهی که آنرا مجوسی شکار نماید حلال است بدون کراهت
زیرا چه ماهی بدون تسمیه حلال میشود پس مجوسی وغیره همه برابر اند کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر
الوقایة وفی المحیط لا باس باکل سمکة اصطادها المجوسی لانها تحل بدون التسمیة فالمجوسی وغیره فیه سواء
انتهی [illegible] جامع الرموز والکفایة و در حیوة الحیوان از حسن بصری رح منقول است که [illegible]
الی البصور [illegible] شکار مجوسی را می خورند و در ماهی که از گرمی و یا سردی بمیرد و [illegible]
[illegible] بجهة مردنش از گرمی یا سردی که اینها از صفات زمان اند و سبب [illegible] اکثری [illegible]
[illegible] قول امام ابو حنیفه رح و امام سرخسی رح کذا فی مجمع البرکات و دوم آنکه حلال است

بسبب وتش از سببی که نو پیدا است پس این مانند ماهی شد که آب دریا آنرا در خشکی انداخت و این [illegible]
در حلت آن شبهه نیست همچنین این و همین است مذهب امام محمد رح و برین است فتوی کما فی [illegible] و در [illegible]
بالحر والبرد روایتان احدهما انها تؤکل لانها ماتت بسبب حادث فکان کما لو القاه الماء علی الیبس [illegible]
انها لا تؤکل لان الحر والبرد صفتان من صفات الزمان ولیسا من اسباب الموت فی الغالب وذکر شیخ الاسلام
انه علی قول ابی حنیفة رح لا یحل وعلی قول محمد یحل انتهی وفی مجمع البرکات وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وعلیه
الفتوی کذا فی السراجیة انتهی هکذا فی الحمادیة واگر ماهی بسبب گرمی آب یا سردی آب بمیرد در روایتی
حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روایتی دیگر حلال نیست چه [illegible]
بمیرد خواه سرد باشد خواه گرم پس آن ماهی مانند طافی شد کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام وان ماتت
بحر الماء او برده تؤکل فی روایة لوجود السبب لموتها وفی اخری لا لان الماء لا یقتل السمک حارا کان
او باردا کذا فی الکافی انتهی وفی الحمادیة قال محمد رح یؤکل وعلیه الفتوی انتهی هکذا فی جامع الرموز
وفی العنایة قال محمد یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی الواقعات والدر المختار وخزانة المفتین والبزازیة
وماهی که در آب نجس گذاشته شد و دران پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل جائز بدون
کراهة کما فی القنیة ناقلا من فتاوی العصر لعلی السغدی من بعض الائمة الکرباسی ارسل سمکة فی ماء نجس فکبرت
فیه لا باس باکلها انتهی هکذا فی البزازیة واگر از یکماهی پاره گوشت بریده شود وآن ماهی زنده ماند
پس آن پاره وبقیه ماهی هر دو خورده شوند کما فی السراجیة لو قطعت من سمکة قطعة وهی حیة
اکلت القطعة والبقیة انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان وجهینگه نزد بعض حرام است ونزد بعض حلال
کما فی السراج المنیر والدود والذی یقال له جهینگه قیل حرام وقیل حلال انتهی کما [illegible]
یقال له جهینگه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمک فانما یباح عندنا من صید [illegible]
وهذا لا یکون من انواع السمک وقال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السمک انتهی ونزد فقیر [illegible]

معلوم می‌شود که منشاء این اختلاف بودن جهینگه از اقسام ماهی و نبودن آن است چه هر حنفی هر سمک را حلال
[...] غیر سمک را حرام می‌پندارد نزد بعضی که بودن جهینگه از اقسام سمک مقرر گرفت فتوی به حلیتش
دادند و بعضی که آن را از اقسام سمک ندیدند فتوی به حرمتش دادند و فقیر همین منشاء را منقول از بحر العلوم
مولانا عبد العلی نور الله مرقده به زبان بعضی از علماء رحمه الله تعالی بعد استخراج خود شنید پس در صورت
اختلاف حل و حرمت احتیاط مقدم و اظهر و راست والله اعلم و اگر ماهی بسته شده مرد یا آب خشک شد
ماهی میان خشکی ماند مرد حلال است کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام لو ربطها فماتت او تجمدت
الماء فبقيت بين الجمد وماتت توكل انتهى و اگر ماهی مرده یافته شد و بعض آن در زمین است و بعض آن
در آب پس اگر سرش در زمین باشد حلال است چه آن ماهی به آفت مرد و اگر سرش در آب است باید دید
اگر بر زمین کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس به آفت نمرد بل به منزله
طافی شد و اگر اکثر از نصف بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بودی حلال شدی
اذ للاكثر حكم الكل كما في فتاوى قاضي خان لو وجد سمكة بعضها في الماء وبعضها على الارض قد ماتت
قال محمد ان كان رأسها على الارض لا بأس بأكلها لانها ماتت بآفة وان كان رأسها في الماء ينظر
ان كان على الارض اقل من النصف والنصف لا يؤكل لان موضع النفس في الماء فلا يكون الموت بآفة
فيكون بمنزلة الطافي وان كان الاكثر من نصفها على الارض اكل لان للاكثر حكم الكل فصار كما لو وجد
الكل على الارض انتهى وهكذا في الكفاية وخزانة المفتين والبزازية و تمساح بكسر تاء مثناة فوقانية
که [...] نگر مچهه و بفارسی نهنگ گویند صاحب بان می‌نویسد که آن جانوری است
آبی به صورت سوسمار و طولش زیاده بر پانزده گز می‌باشد و اگر او را آفتی نرسد تا شصت گز [...]
[...] می‌خورد و فک اعلای او حرکت می‌کند بر خلاف جانوران دیگر و گویند بیضه که در آ
آب و در زیر ریگ نهد آنچه از آن بیضه را که آب بآن رسد بچه نهنگ شود و آنچه را آب نرسد [...]

سقنقور هرگز نبود انتهى فى حيوة الحيوان الحكم تحريم الاكل انتهى و على حزين شاعر در رسالهٔ خود
می نویسد که بمذهب حنفی و مالکی حلال است و آنچه که گفتیم مذهب قدمای حنفیه است انتهی مخفی مباد
که از تتبع کتب حنفیه معلوم می شود که سوای ماهی هیچ یک از حیوانات آبی حلال نیست و تا الآن از
قدمای حنفیه که او می نویسد هم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیده نشد ظاهر است معلوم
می شود که علی حزین شاعر محض بعداوت افترا بر مذهب حنفیان می سازد چنانچه اکثر جا
در رسالهٔ خود افترا کرده است والله اعلم و ارنب بحری که آن حیوانی است سرش مانند
سر خرگوش و بدنش مانند بدن ماهی حرام است کما فی حیوة الحیوان الارنب البحری حیوان
كرأس الارنب و بدنه كبدن السمك و هو من ذوات السموم يحرم اكله لسميته انتهى
و بنا بر تسهیل بر عوام نقشهٔ احکام حیوانات مندرجه فصل هذا نوشته شد

هندی	فارسی	عربی	حکم
مچھلی	ماهی	سمک	حلال
مینڈک	چغز	ضفدع	حرام
کیکڑہ	خرچنگ	سرطان	حرام
گوهی	سوسمار	ضب	حرام
×	ماهی که بآفت خود بخود بمیرد و بر آب جمع ساز و شکمش بالا باشد	طافی	حرام
	ماهی مرده	جریث	حلال خلافا للامام محمد رح

هندی	فارسی	عربی	حکم
بام	مار ماهی	×	حلال خلافا للامام محمد رح
جھینگه			مختلف فیه
		ارنب	حرام
مگرمچھ	نهنگ	تمساح	حرام
		جمله [illegible]	حرام
×	×	×	

واذ قد فرغت من المقالة فلنشرع فی الخاتمة وفیها فصول ثلث فصل اول در بیان حشرات
الارض بدانکه حشرات الارض عبارت از صغار دوابّ زمین و آن همه حرام اند کما فی الشمنی شرح المختصر
ولا یحل الحشرات لانها من الخبائث انتهی فی حیوة الحیوان یحرم اکلها انتهی و داخل اند درین باب
قنفذ بضم قاف و فاء که آنرا بفارسی خار پشت و بهندی ساهی می گویند و صاحب برهان
می گوید آن جانوری ست معروف گویند مار را فهمی گیرد و سر بخود فرو می کشد و مار خود را چندان
بر خارهای پشت می زند که هلاک می شود انتهی و از حضرت ابی هریره رضی مروی ست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنرا حرام فرموده و حیه که آنرا بفارسی مار و بهندی ناگ گویند و فی حیوة الحیوان
ویحرم اکل الحیات لضررها انتهی و سام ابرص که آن جانوری ست زهردار که بفارسی آنرا حرباء
آفتاب پرست و بهندی گرگٹ گویند و آن همیشه رو با آفتاب میدارد و در شعاع آفتاب متلون بانواع
الوان می شود و بعضی آنرا حربا بکسر حاء مهمله نیز گویند کذا فی المنتخب فی حیوة الحیوان قالو الحربا من ذوات
السموم فیکون ذلک علة تحریمه لانها نوع من الوزغ انتهی و فار که آنرا بفارسی موش و بهندی چوها
می نامند و جرذ بضم جیم و فتح راء مهمله که آن نوعی از موش است و وزغه که آن جانوری ست کلان از اقسام
ابرص گویند کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی رح و آن بر دیوارها و سقفها می خزد چسپیده و بهندی
آنرا چهپکلی و بفارسی چلپاسه گویند و جمع آن اوزاغ است و نمل که آنرا بفارسی مور و بهندی
چیونٹی گویند و چیونٹا را بکسر مجروف بضم عین مهمله و دال مهمله و بفارسی مور سوار گویند و بودن
آن از حشرات الارض از برهان مفهوم می شود و در حیوة الحیوان مذکور است یحرم اکل النمل لورود
النهی عن قتله انتهی واگر از طهارتش حلتش مفهوم گردد عین نادانی است چه طهارت شیء آخر و حلت
شیء آخر کما هو الظاهر نمی بینی که خاک یا گل با وجود طهارت حرام است و حباحب بضم حاء اول
وکسر ثانی مهملتین [illegible] است و دو بازو دارد مانند مگس و در شب روشنی میدهد مثل آتش

و آنرا بفارسی کرم شب افروز و بهندی جگنو گویند حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة

الحیوان حباحب طائر له جناحان کالذباب یضیئ فی اللیل کانه نار و حکمه تحریم الاکل لانه من الحشرات

و حرقوص بضم حاء مهمله و قاف که آن حیوانی است شبیه کیک بزرگ از ان و آنرا دیرکا هی گویند

چنانچه کل را و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الحرقوص بضم الحاء المهملة

و بالقاف المضمومة و بالصاد المهملة فی آخره اکبر من البرغوث و ینبت لها جناحان کما ینبت للنمل

و حکمه تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خلد بضم خاء معجمه که آن موش کور است و در هندی

و آنچه پیش آن باشد آنرا نمی شناسد کریه است و آنرا بهندی چچوندر و بفارسی موش کور گویند

حرام است چه آن از قسم موش است کما فی حیوة الحیوان یحرم اکله لانه نوع من الفار و قال الرافعی

لا باس به انتهی و گهوا که آن حیوانی است بشکل اژدها می شود و سر خود از ان بیرون می آرد و

اندرون می برد و عرب آنرا سلحفاة بضم سین مهمله و اهل فارس آنرا سنگ پشت می نامند بجهة بودنش

از حشرات الارض چنانچه از هدایه مفهوم می شود حرام است و چونکه آن از خبائث حشرات است

لهذا از قتلش به محرم هیچ لازم نیاید و بیربهوتی که کرمکی است سرخ و جسمش مانند مخمل

بل در ملاحت و نرمی فائق بران و در ایام برشکال بر زمین پیدا آید و عرب آنرا عروس گویند

کذا فی نفائس اللغات و آن در حشرات الارض داخل است و ورل بفتح واو و راء مهمله که آن

حیوانی است مشابه به سوسمار و سقنقور هم در حشرات داخل کذا یفهم من حیوة الحیوان و

که لغت رومی است و آن عبارة از جانوری است شبیه به سوسمار که در آب نیل می باشد و در

گزیدن اگر عضو خود را شخص گزیده بآب بشاید و زود تر آب در آید بهتر و الا او می شتابد در بول

می غلطد آن شخص می میرد و اگر آن شخص آب یافت و در آب در آمد سقنقور می میرد

و در نیل آورند کذا فی البرهان هم در حشرات داخل و آن نصه که آن گنجشک مانند است

پشمینه را هرچه در زمین افتد بخورد و بفارسی آنرا دیوک و بهندی آنرا دیمک گویند و آن حرام است
بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الارضة دویبة صغیرة کنصف العدسة تأکل الخشب
یحرم اکلها انتهی و اسروع بضم الف که آن کرمک سرخ که در تره می باشد در میان پوست و چون از
پوست بیرون آید پروانه شود و گفته اند کرمی است سرخ سر دارد و تن سفید که در ریگ می باشد
و بدان تشبیه کنند انگشتان زنان را کذا فی المنتخب حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان
یحرم اکلها لانها من الحشرات انتهی و [illegible] کرمی است از حشرات الارض بسیار پا بمقدار انگشت
در گوش می رود و عرب آنرا حریش بفتح حاء و کسر را مهملتین گویند کما فی القاموس و بفارسی آنرا گوش خره
می نامند و آن حرام است و کھٹمل که آن کرمی است سرخ مائل بسیاهی که در پلنگ و چارپایه می باشد و خون
مردم می مکد و بعربی آنرا [illegible] بفارسی [illegible] می نامند حرام است بجهة بودنش از حشرات
و حلزون بفتحتین که آن کرمی است که در چراگاه شتر که در آن گیاهی روید می باشد کذا فی المنتخب
حرام است بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان الحلزون و حکمه التحریم لاستخباثه
انتهی و حلم که آن کرمی است که کتابها را می خورد و اوراق را پاره پاره سازد و حرام است
بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان الحلم هی التی تأکل الکتب تمزق الاوراق
یحرم لاستخباثه انتهی و ذراح بضم ذال معجمه و تشدید راء مهمله که آن کرمی است پرنده سرخ با خالهای
سیاه و [illegible] زهرناک کذا فی المنتخب و آن حرام است بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان
یحرم اکلها لاستخباثه انتهی و سوس که آن کرمی است که در پشم و صوف و گندم و غله دیگر افتد و بفارسی آنرا
شپشه و بهندی آنرا گهن می نامند و آن حرام است چه در حشرات داخل است کما فی حیوة الحیوان السوس حکمه
یحرم الاکل [illegible] انه نوع من الدود انتهی و شبتان بکسر شین معجمه و بعدش با موحده و تحتانیه و بعدش تاء مثلثه
فانیه و آن کرمی است که در ریگستان می باشد و در حرمت آن بجهة بودنش از حشرات شکی نیست کما فی

حیوة الحیوان الشبثان حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و شبث بفتحتین که آن کرمی است بسیار پا
و بزرگ سر حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الشبث حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات
انتهی و خراطین بفتح خای معجمه که آنرا شحمة الارض نیز گویند و آنها کرمهای سرخ و دراز که در زمین
نمناک می باشند کذا فی المنتخب و آنها را وقتیکه از فان مس سازد و مجتمع می شوند حرام اند بجهة بودن
آنها از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان شحمة الارض و هی غیر ماکوله لانها من الخبائث انتهی و صاید
که آن کرمی است در زمین مکان خود تیار می سازد و از خلق آنرا پوشیده نماید کما فی حیوة الحیوان و آن از حشرات
داخل لهذا حرام است و عثة بضم عین مهمله و تشدید تاء مثلثه و فاشیه که آن کرمی است صوف و پشمها را
و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان العثة حکمها تحریم الاکل انتهی و کهنکهجوره که آن
کرمی است زهردار بسیار پا و تعبیر آنرا سبعة و سبعین و بفارسی هزار پا گویند و آن در حشرات الارض داخل است
و گهونس نوعی از موش کلان که با گربه آویزد و گربه با او مقاومت نتواند و آنرا بعربی [illegible] و بفارسی
خرموش گویند کذا فی نفائس اللغات و آن [illegible] داخل لهذا حرام است و حرذون بکسر حای مهمله که آن حیوانی است
مشابه بسوسمار و آنرا کف دست باشد مانند کف آدم و انگشتهای مستوی دارد و در حرمت آن شبهه نیست
بجهة بودنش از سمیات حشرات الارض کما فی حیوة الحیوان الحرذون بکسر الحاء المهملة شبیهة بالضب و له کف
ککف الانسان مستویة الاصابع و حکمه تحریم الاکل لانه من ذوات السموم انتهی امام مالک علیه الرحمة
حشرات الارض را حلال می نماید بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون
میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به که حق تعالی جل شانه در بیان حشرات
تعرض نکرد پس حکم به حرام خواهد شد و جواب این اینکه حشرات الارض در ابتداء اسلام که در آن زمان نزول این آیت
حرام نبودند اما بعد از آن بنصوص حرام شدند کذا فی شرح الزیلعی علی الکنز و حیوة الحیوان [illegible]
[illegible] اعلم و بنابر تسهیل بیان احکام حیوانات مندرجه فصل ها نوشته شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سیہہ	خارپشت	قنفذ	حرام
ناگ	مار	حیہ	حرام
گرگٹ	پژمژہ	سام ابرص	حرام
چوہا	موش	فار	حرام
		جرذ	حرام
چھپکلی	چلپاسہ	وزغہ	حرام
چیونٹی	مور	نمل	حرام
چیونٹا	مور سوار	عجوف	حرام
جگنو	کرم شب افروز	حباحب	حرام
		حرقوص	حرام
چھچھوندر	موش کور	خلد	حرام
کچھوا	سنگ پشت	سلحفاۃ	حرام
بیر بہوٹی		عروسک	حرام
		ورل	حرام
		سقنقور	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
دیمک	دیوک	ارضہ	حرام
		اسروع	حرام
کنسلائی	گوش خزک	حریش	حرام
[illegible]	غنک	کتّان	حرام
		حلزون	حرام
		حلم	حرام
		ذرّاج	حرام
[illegible]	ارزپشہ	سوس	حرام
		شبہان	حرام
		شبث	حرام
		خراطین	حرام
		صیدبانی	حرام
		عثہ	حرام
کنکھجورا	ہزارپا	سبعۃ و سبعین	حرام
		حرذون	حرام

فصل دوم در حیواناتیکه بجهت نبودن آنها صاحبان دم سائل حرام شدند باید دانست آنچه از حیوانات
که دم سائل ندارند حرام اند سوای ماهی و ملخ کما فی مجمع البرکات فما لا دم له لا یحل اکله انتهی وفی قاضی خان
ویحرم کل ما لا دم له انتهی وفی البزازیة فما لا دم له لا یوکل الا السمک والجراد انتهی هکذا فی العالمکیریة از آنجمله
زلال بضم زای معجمه کرمی است در برف پرورش می یابد و زرد نقطه دارد و قریب انگشت در مقدار
باشد مردم آنرا گرفته آنچه در شکمش می باشد بسبب بسیار سرد بودن آن آنرا می نوشند پس آن کرم حرام است
چه دم ندارد و آبی که از شکمش می برآید پاک است کما فی حیوة الحیوان و بهنبهیری بفتح اول و سکون [illegible]
الملفوظ بها و خفاء نون و کسر بای موحده و هم ملفوظ بها و تحتانی یا و سکون یای تحتانی
و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی جانوری است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن بوقلمون بضم بای موحده
است کذا فی نفائس اللغات و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و بهنگا بضم اول و سکون نون
جانوری است مانند پشه که بوقت شام و شب زود می ها خصوصا در ایام برشکال پیدا آیند و زر درا
می پوشانند و بعضی آنرا راعه و یرکا بفتح یای تحتانی و شتران گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم
ندارد و لهذا حرام است پتنگا کرمی پرنده که بر چراغ و آتش افتد و عربی آن فراش بفتح فا و فارسی آن پروانه
کذا فی نفائس اللغات و آن کمال عشق بر روشنی چراغ و آتش دارد بر حسن شاعری گوید شعر بکمال عاشقی [illegible]
که جز از سوختن پروانه را [illegible] چونکه دم ندارد لهذا حرام است و تیلی کرمی است که رنگهای گوناگون دارد
آنرا هر وقت بجنبانی یعنی با دزن بی گمی [illegible] کذا فی نفائس اللغات چونکه دم ندارد لهذا حرام است و برغوث بضم بای
موحده و غین معجمه که آنرا بفارسی کیک گویند و آن کرمی است کوچک تر از سپش و هندی آن پسو است و گویند
عمرش زیاده بر پنجروز نمی شود و حرام است بجهت آنکه دم سائل ندارد و قتلش مباح است و آنرا دشنام نباید
داد چه آن حضرت علیه السلام آنرا برای نماز فجر بیدار ساخت کما فی حیوة الحیوان البرغوث

یحرم الاکل و مستحبات قتله للمحل والمحرم ولا یسب لما روی الامام احمد والبزاز والبخاری فی الادب

والطبرانی فی الدعوات عن انس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فانه
ایقظ نبیا لصلوة الفجر وفی معجم الطبرانی عن انس رض قال ذکرت البراغیث عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال انها توقظ للصلوة الفجر انتهی و جعل بضم جیم و فتح عین مهمله کذا فی المنتخب کرمی است که از سرگین زاده
می شود و رنگش سیاه و برنگش سرخی و اکثر از نجاست گاو پیدا می شود و از بوی گلاب بوی
خوش بمیرد باز وقتیکه اعاده آن بسوی غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی سرگین گردان
و بهندی گبریلا گویند و آن حرام است چه دم سائل ندارد و غلیظ را طلب می سازد کما فی حیوة الحیوان
اکبر من الخنفساء شدید السواد فی بطنه لون حمرة یتولد غالبا من اخثاء البقر ومن عجیب امره
انه یموت من ریح الورد والطیب فاذا اعید الی الروث عاش الحکم یحرم اکله لاستقذاره انتهی و قطرب
بضم قاف و راء مهمله کرمی است سیاه که بر روی آب حرکت می باشد و آنرا در هندی بهونرا
گویند چونکه دم سائل ندارد و لهذا حرام است و علق بفتح عین مهمله و لام کرمی است سیاه و سرخ
که در آب می باشد و بر بدن آدمی چسپانند خون را می مکد کذا فی حیوة الحیوان و در هندی آنرا جونک
و بفارسی آنرا زلو گویند و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و چون که آن کرمی است در موی فرود
و جامه بسبب چرک افتد بعضی آنرا قمل بفتح قاف و سکون میم و بفارسی سپش گویند چونکه دم ندارد و لهذا
حرام است و جهینگر که آن کرمی است مانند ملخ و آن دو قسم دارد یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی
و سیاه را که بشب بانگ طولانی می کند بعربی جدجد گویند و بفارسی آنرا چراسک و زنجره گویند کذا
فی نفائس اللغات چونکه خون سائل ندارد و لهذا حرام است و ذباب که آنرا بهندی مکهی بفارسی مگس گویند و آن حیوانی
که بر سر طعام و جز آن نشینند خون سائل ندارد و لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان و عنکبوت که آن حیوانی است
که آنرا بفارسی تنند و بهندی مکری می نامند و اقسام و انواع بسیار دارد و همه انواع چونکه خون
سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و خنفسا بضم خاء معجمه که آن کرمی است سیاه گنده بو که از نجاست

فصل سوم در فوائد فائده اولی هفت چیز از اجزاء حیوان مکروه اند یکی خون دوم

ذکر یعنی آلت نر سوم خصیتان چهارم فرج که آنرا بفارسی اندام نهانی گویند پنجم غدد یعنی گره گوشت

دان هاست سفید که درمیان گوشت می باشد و آنرا در هندی [illegible] گویند ششم مثانه

که آن جای جمع شدن بول حیوانات است هفتم مراره بفتح میم یعنی زهره و تلخی و آن پوستی

است که درآن تلخی صفرا جمع شود و [illegible] آن پیدا است کما فی البزازیة عن مجاهد علیه السلام

کره سبعة اشیاء من الشاة الذکر والانثیان والقبل والمرارة والغدة والمثانة والدم المسفوح

انتهی لیکن خون دوان بکلیه تحریمی است و باقی مکروه تنزیهی فی الاصلاح الشیر و کراهة هذه لا

سوی الدم تنزیهیة لا تحریم کما فی القنیة والحمادیة انتهی و فی الحمادیة والحرام منها واحد و هو الدم

المسفوح لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم الآیة والباقی من السبعة مکروه لانه مما تستخبثه الانفس

وما سوی ذلک فهو مباح علی اصله لان الاصل فی الاشیاء الاباحة انتهی فائده دوم اگر

نر و گرده های گوشت آن و گوشت پخته شود [illegible] آن اشیاء مکروه نباشد اگرچه این اشیاء

خود مکروه بکراهة تنزیهیه اند کما فی القنیة ناقلا من شرح الائمة المکی ذکر انثیا ذکرها طبخ

فی اللحم فی المرقة لا یکره المرقة انتهی فائده سوم خونیکه از گوشت و یا جگر و یا طحال برآید حلال

است کما فی جامع الرموز وحل الدم الذی یخرج من اللحم والکبد والطحال انتهی و فی البزازیة اما

الکبد والطحال و دم اللحم فلیس بنجس ولا حرام انتهی پس نزد امام اعظم رح حرام و ناپاک همان خون

که در رگها جاری می شود و فقط و قطرات خون که بر گوشت چسپیده باشند نه حرام اند و نه نجس و اگر

گوشت را ناشسته بپزند خوردنش درست است اما خلاف لطافت طبع است فائده چهارم

بچه دان حیوانی که گوشت آن خورده می شود حلال است اگر آن بچه دان متصل بگوشت آن حیوان

وقت ذبحش باشد کما فی القنیة ناقلا من البکر خواهرزاده رحم الشاة کل لحمه حلال ان کان متصلا به

حیض وبخ انتهی فائده پنجم در مطالب المومنین مذکور است که خورده نشود نخاع صلب و نخاع
رشته سفید است در میان استخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت و در صراح می آرد نخاع بالضم
والفتح مغز مهره پشت که آنرا حرام مغز گویند و در صیدیه شیخ الاسلام مذکور است پشت پاره
حرام مغز مکروه است اما فتوی برانیکه مکروه نیست کذا فی نصاب الاحتساب فائده ششم
جگر گنده بلغت هندی آنرا کلیجی گویند و طحال که بلغت هندی آنرا تلی بفارسی سپرز می نامند حلال است
بحدیثی که سابقا از من گذشت فائده هفتم کرم گوشت اگر در شوربا پخته شود نجس نشود
لکن احتیاط آنکه خورده نشود کما فی القنیه ناقلا من الفتاوی السغدی رح و در مجمع
مرقة لا تنجس و لا تؤكل انتهی فائده هشتم امام نجم الدین عمر نسفی رح در تفسیر خود آورده
خوردن چرب استخوان مرغ پس بر روایت آنچه عادت شده که استخوان کبوتر بچه می خورند نباید خورد
فائده نهم شکنبه وان گوسفند که در هندی آنرا اوجهری نامند مکروه است و شیخ بیناء آنرا
نخورده که محل نجاست است اما چون [illegible] پاک شود فائده دهم پوست ذبیحه قبل دباغت حلال
است باین طور که شوربا و بریان کرده بخورد فائده یازدهم در زیلعی مذکور است که اگر سر
گوسفند خون آلوده سوخته شد و زائل شد از آن سر خون پس گفته شد ازوی شوربا جائز است
و سوختن مانند غسل است انتهی خلاصه ما قال خاتم الفقهاء فائده دوازدهم آنچه که
نص در حل و حرمت آن بالتصریح یافته نشود رجوع کرده شود بسوی عرب که نزد ایشان محتاج
که حرام و حلال را تمیز دارند و هر چیز را نمی خورند و نیز صاحب طبائع سلیمه باشند نه اهل بادیه
نشینان که هر چیز را بی تفکر می خورند اگر عرب آنرا پاک دانند و یا مشابه حیوان حلال دانند آن
حلال است و اگر عرب آنرا خبیث پندارند و یا مشابه حیوان محرم دارند حرام است و در هر قومان
بسوی عرب [illegible] رجوع باید کرد نه بسوی [illegible] اگر در عرب اختلاف افتد گردد [illegible]

حلال گویند و گروهی حرام پس به هر جانب که اکثر باشند بآن حکم باید کرد و اولا اگر حکم باکل و اگر
امروز نهی [illegible] پیغمبر باشند ما تابع قریش خواهیم شد که ایشان شاه و قطب عرب اند و قدوم
دانش و نبوة در ایشان است و اگر از قریش تصریح یافته نشد با حکم بحلت و حرمت آن حیوان به
مشابهت او خواهیم ساخت کذا قال الامام النووی فی رسالته فائده سیزدهم بعضی گفته اند که حلال
است که مفتیان شریعت بحل آن فتوی دهند و بعضی گفته اند حلال مباحیست که جائز داشته است در شرع
و حرام ضد حلال است کذا قال خاتم الفقهاء فائده چهاردهم شحم یعنی پیه و غلال پاک است
بالاتفاق علی الکبد فائده پانزدهم امعا یعنی روده‌ها که بهندی آن را انتری گویند حلال
است [illegible] اکراه تنزیهی بر قیاس اوجهری فائده شانزدهم گرده‌ها که آن را بالعربی کلیتین
گویند حلال است در مدارج النبوة می آرد که روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم مکروه می داشت کلیتین یعنی گرده‌ها را از جهت قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی
گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است انتهی و در جای دیگر در مدارج النبوة می آرد در حدیث
عبد الرحمن بن ابی بکر آمده است که بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صد و سی تن و ذکر کرده
شد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن
شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و
سی تن مگر آنکه برید آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن پاره برای وی پس گردانید از آن شاة
دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم
آن را بر شتر انتهی فائده هفدهم پیوسی که آن را بفارسی فله و بعربی لبا بکسر لام
گویند و آن عبارت است از اول شیر هنگام ولادت کذا فی مجمع [illegible] در حلت آن شبهه نیست
زیرا که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه از او تناول کرده است و حضرت فاروق رضی الله عنه نیز [illegible] و حرمت

لهذا در شیر حکم بخوردن فرموده در کتاب الصلوة سفیان بن عیینه در روایت مذکور کرده است قال جابر
شهدنا ابا بکر الصدیق رضی الله عنه و دخل علی اهله فقال هل من طعام قالوا لا قال فما شأن شاتکم
الوالد فأتی بها فحلبها ثم امر بلبنها فطبخ فاکل ثم صلی و لم یتوضأ انتهی و شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در شرح صراط المستقیم که آنرا سفر السعادت نیز می نامند می آرد و از کثیر بن شهاب آورده که گفت
پرسیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه از پنیر گفت پنیر جمع می شود از شیر و آب لبا بخورید
آنرا و ذکر کنید نام خدا را انتهی فائده هفتم و صدم اگر مردم گنجشک را بی فائده قتل نماید روز
جزا آن گنجشک از قاتل سوال خواهد کرد که چرا مرا قتل ساختی بی فائده کما فی الحاوی من قتل
عصفورا عبثا فانه یسأل عنه یوم القیمة من عقیدة النجاح من قتل عصفورا عبثا فانه یجیء الی
الله یوم القیمة سل هذا لم قتلنی من غیر منفعة انتهی و روی احمد و النسائی و الدارمی عن
عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم قال من قتل عصفورا فما فوقها بغیر حقها سأله الله
تعالی عن قتله قیل یا رسول الله و ما حقها قال ان یذبحها فیاکلها انتهی کذا فی المشکوة فائده
نوزدهم باید دانست که هر مخلوقی که حق جل علی خلق آن ساخت زبان عطا فرمود بعض ناطق ساخت
و بعض مانند ماهی را زبان نیست وجهش اینکه الله تعالی جل شانه وقتیکه حضرت آدم علیه السلام را
آفرید و به فرشتگان حکم به سجده پیش ساخت همه ها سجده ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام پاک
بران ناطق است فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس و لهذا حق تعالی جل و علی شانه ابلیس
از جنت بدر ساخت و ملعون بر زمین انداخته شد تا اینکه در دریا پیش ملاقات از ماهی ساخته
گفت که آدم مخلوق شده است و او جمله حیوانات بحری و بری را شکار می کند ترا کجا امان است
باستماع چنین آن در آدم علیه السلام گفت که مرا امان نیست و از قدرت حق تعالی جل شانه
غفلت نمود و لهذا الله جل شانه بغضب بخیلا آمده زبانش را گرفت و آنرا بی زبان ساخت

هادیتنا فالان من الظهر له احمده ابدا اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلاة على النبي ليلا ونهارا وسرارا

وآله الكاملين وصحابه الواصلين والمرجو من اصحاب التحقيق وارباب التدقيق ان ينظروا في هذه الرسالة

بعين الانصاف ويعرضوا عن الجدل والاعتساف فان ظهر الخطاء فعليهم الاصلاح بالكتمان .

وما ابرئ نفسي ان الانسان ليسابق السهو والنسيان وان ظهر الصواب فهو غير قابل للعتاب والمأمول

من الطالبين ان لا ينسوني في دعائهم المستجاب فانه احاطني العصيان كاحاطة القشر باللباب انه غافر

الذنب قابل التوب شديد العقاب السميع البصير الوهاب وكان اختتام هذه الرسالة .

في اليوم الاول من ايام محرم الحرام سنة رابع وستين بعد مضي الالف والمائتين من .

هجرة رسول الثقلين نبي الحرمين عليه صلاة رب المشرقين ما دام وجود الملوين اللهم صل وسلم عليه وآله

بعون الملك الوهاب قد تم طبع الكتاب المسمى بغاية الكلام في بيان الحلال والحرام المصنف من نتائج

افكار البحر الذخار ما من علم الا وقد بلغ اقصاه وما من فن الا وقد بلغ منتهاه شمس العلماء

قمر الاذكياء الكامل المحقق والفاضل المدقق مولانا بالفضل اولانا المولوي محمد عبد الحليم اللكنوي

ما زال شموس فيوضه طالعة واقمار ظلاله باهرة بتصحيح الفاضل الامجد المولوي ابي احمد سلمه الصمد

في الربيع الثاني سنة ثلث وستين بعد الالف والمائتين من هجرة رسول الثقلين عليه صلاة مالك

الكونين وقد اخترع المولوي الفاضل حسين صانه الصمد عن كل شين تاريخا لطبع هذا الكتاب العجيب فقد طبع

کتابی گفت اینک در بیان حلت و حرمت — جناب مولوی عبد الحلیم صاحب دانش

که در علم و هنر هرگز نظیری نیست کیشان را — گزیده شد بهره در عالم برای طبع گفتا

بوقت طبع آن الطاف چون تاریخ او جستم — ۲۳۸۸

۱۲۶۳

سروش غیب گفتا کہ منظور جہان بادا